۴۰۷

۷۴۲۴

جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۱۳۶۸۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مرصاد العباد
مؤلف نجم الدین رازی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۲۹۱

۴۰۷

[illegible]

او چه مهر که [illegible] نهاده است که علم جمله اسماء

و علم آدم الاسماء کلها [illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آدم را [illegible]

عالم [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تابستان و زمستان بود در آدم

طبع بود حرارت و [illegible]

[illegible] کرد صفرا [illegible] بلغم [illegible] در عالم

[illegible] چهار باد بود باد بهار و باد تابستان و باد

خزانی و باد زمستانی باد بهاری [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] و خزانی [illegible] و زمستانی [illegible]

در آدم که عالم صغری است چهار باد بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روحانی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

گل آدم چهل [illegible] روز [illegible] کرد [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

خلق الانسان من صلصال کالفخار [illegible]

[illegible] کرد [illegible]

الملائکه [illegible]

[illegible] از [illegible] آدم

و در بعضی روایات [illegible] چهل هزار سال [illegible]

سخاوت است باید که سخی باشد تا با محتاج مرید قیام نماید
و مرید را اگر باکول و مشروب و ملبوس ضروری که دل
فارغ دارد تا بکلی بکار دین مشغول تواند بود
پنجم شجاعت است باید که شجاع و دلیر باشد تا از ملامت خلق
و زبان ایشان منفعل نشود و مرید را از قول و رد
و او را از خاطر ملامت و لوم خلق نگاه تواند داشت ششم
باید که عفیف النفس باشد تا مرید را از روی طمع نفس
و فساد ارادت در وی پیدا نیاورد که مستلزم خروج او بود
هفتم علو همت است باید که از غنا التفات نکند الا بقدر ضرورت
و اگر جمله قوه از جا رود که او را مسخر شود در جمع مال
نکوشد تا مال مرید طمع بر ندارد تا مرید در
اعتراض نیفتد و ارادت فاسد نکند و مرید را منع او فرماید
و در ای اعتراض نیست آن شیخ هشتم شفقت است باید که
رحیم و مشفق باشد و او را بغیر بکار خویش مشغول نکند
و بار زیادتی بر نهد که او تحمل نتواند کرد و او را رخصت
و ملال باید داد و چون در مرید ضعف بیند قبض باشد نفرماید

الله تعالی آن را دریای اهمال می‌نهد تا چون او را
بیاید یک درجه فرود آمدن آدم بهزار و یک درجه او را
در منزلی پیش تمام دل کرد • در تو نگریم همه دلم دیده تو
اعضا منوع مگو بر کرد اگر خواست او بگریزد
او بهزار دست در دامنش آویزد از چه بود که
اول می‌گریخت و امروز جست که در محاورت او که
او می‌گریخت با امروز در بنا آمد او نخست
وسی کرد • نشنیم که کسند بحث محکم کرد که
این در زمحل و دم می‌گیرند امروز به دل بلند ادام
دو محاورت و مردم واروب و ریل دوست دانسته امروز

مرید را زمادون با سعدنا و باطل مصروف دارد چنانکه
چون بحر انجم کام شود و مستکام و متصرف در
نفسها بدیل شد اشاره چون اجازه شیخ ضرورة
اشارت خواهد است او را بمقام شیخی رسید و وجود بعهد
مرید از اجازت دهند و با این همه شرائط مقام شیخی
در تحت حصر نیاید اما باید که تا ارکان نموده آن
بیست صفت در او موجود باشد تا که اگر صفتی تا
ازان جمله نقصانی باشد قدر از اعمال و نقصان از او
شیخ باشد و از آن صفت یکی علم است که بقدر حاجت
ضروری باید که از علم شریعت با خبر باشد تا اگر مسئلتی
ضروری که محتاج شود در جمعیت از تواند بیرون آمدن
دوم اعتقاد است باید که اعتقاد اهل سنت
و جماعت داشته باشد تا مرید را در شرع بدعت نیندازد
که معاملة اهل بدعت منتج بدعتی باشد سوم عقل است
باید که با عقل دینی عقل معاش و دنیاوی کمال دارد تا در
تربیت مرید شرائط شیخیت قیام تواند نمود چهارم

شیخ او

او سعی بنی بجا آرد تا او را باسط بخشد اگر دیگری
زیاد فطانت و ذکا باشد که نقص بعدی نهد و نیست از آن
مستعد شود و ساتر احوال مرید غایب باشد نهم حلم است
باید که حلیم و بردبار باشد و بهیچ حیز زود در خشم نرود
تا با مرید پر ز نمایند مگر بقدر ضرورة تا دست سخن
با مرید بر نکرد دیگر از حلم ارادت بخشد دهم عفو است
باید که عفو را بکار دارد اگر از مرید تقصیری
بیش تعدد و وجود آن ملال از آن بکند در وارد و که در
کند و از آن پند دهد یازدهم حسن خلق است باید که خوش خوی باشد
تا مرید در شیخی نرمد و مرید از روی اخلاق خوش
کیرد که نهاد مرید آینه اخلاق و احوال و افعال شیخ باشد
دوازدهم ایثار است باید که در وی ایثاری باشد
مرید را بر مصالح خویش ترجیح نهد بحظ خود نپردازد
ایثار کند و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
سیزدهم کرم است باید که در وی ولایت باشد تا مرید را
اکرام ولایت بحسن رای اکرام نهد هم بکلی باشد

لدوی

جزوه اند و داود معلم او بد سلیمان حضرت جزوه در همه کمال
و سلیمان از و نسخه درین آیت عالیکاه نسخه تمام ریو کرده
شود حضرت او دانا از سلیمان سخنها در سراون همه
اکنون تصرف در آن مسلم باشد و مقصود خصوص
بود که مجنس مریا صادق و در داد سلیم
بکمال آن باد داود نسخه و بعد خلاصه یافت حکم باره در
مقام موجی تسلیم تصرفات احکام قضا و تقدیر اند
بود و در حکما احکام کشند و منبئ بر جود را
بدل تصرفات حکمت قلم داشتیم و جود را افتا
احکام ازلی مخصوص باد را در ادوجود و حق ایشان اند
او بود دهما اول از حضرت عزت با او نعمت میداد وکمال
بود خود را ز طلب کند که از جهت نعمت را نشان اند
بود که حسن بر قصه تسلیم تصرفات حق واسطه بود
سخنها را اسرار و معانی و حقایق علوم لدنی در وجود
اند و ظهر کرد خود و قصد و حرارت در ظلال علم شود تا او
عنایت در آن مها نطق و نظر او بر تو انداز دو وجود مستعد •

خان علمای شوق علوم ظرف مزج دادند تاسده از روح
بوده لا لکنید و از وجود سیر کرد خود در بالا کند
کو سیلی حسن مقصود و از ربا دمی کند بیت
اسلوبی باینانی • از رفیع حیاتی • وحیاتی فی مماتی •
ومماتی فی حیاتی • ای دوست سرکار رضا نظر تسلیم
صلیف دهم اگر ضون کسلیم • درین سبک نیع
اسنا اغراض ساز دارند و نسخه فراق و درد اشنا
مبتلا کنند دوا آکی بر دو آکی و درد بلا لدکو بیلد بیت
مرحبا که ز بهر فرع حلول آمد • کرد هم کنو زنو دوا کی اند
و درین اضطرار و عجز و الحسار روح او خود و از معامله
خود تا بر سر کرد و در یعنی سفت علی ذلک الطلب الدلیل
سلیم دیانند ازدو و از و بر دو نا الک نظم
نلعجزت ملک خلدیک • یا دلیلی لمن تحیر فیک
حاتم ارد ر دیو غور یوجد دو • موقنم با ور بورت بود دو
الامن بولا بوقت صحبت م • یا غیاث المستغیثین بود دو
حزن دو دنا الا از رحمت خیر مقام اضطرار حضرت حق
[illegible]

حللی ورضا و اتماد رین مقام عاجز و حیرت حل
سند دانا بیت نامه می شناسند بیرد و ضمیر داوی وجو بیت
ندی یو کار می بوار برد نظم
لمعرضیا نوع خطیف است میطرف • ودرین کار در دو حل است که غیر از کار
درین مقام رسید کرد رجعت جمله بود دانا از ملاحظه
ندیم و رضا که مولانا عبد الرحمن الجامی در عجز در
اینجا کرده از افلاک که حرامی • و ربی شوخ چشمی ایشان الی
انجا مقام نیاز معشوق و کمال اعلی زعامی نیایست تا از دوح
امید به جویند جانسپار د رحمتی در عشق می باخت بیت
جان باز کی وصل او آشنا زد • سر از قلب غیر وی ستان کرد
دانها با وجود دانم می نوشند • که حرف محو عشق بستان بند
دروقت محو زینم تماشا لطافت جواب باعث است آم
بود می دشت یعقوب ناد ادم سبق صود گریم کرد بیت
الی احد تک یوسف لولا ان یفندون هذا که خفته اند
موز یوسف است ز هر می آید • و لی ذر لعلنا و حرمی آید
خضوع دام و بعدو زبان کرده • فریاد کرد و سبب معرفت اند

در صحبت انحضرت حیات انسان را بود انوار علمیه انبیاء
در بوت مسمی الحضرت و نام ارحم الراحمین و مرتضی
که بعضی از حضرت الی و اخفی داد علمنا به رحمت
ارحم الراحمین اشارت بر حرف جواب ظهارت ایمان
عند شکر رحمت من عندنا و از لتیجه فالاصف
از رحمت ترمی تا بر بشوت و خلق اخلاق ولایت
حیات بعلم علوم از حضرت لی واسطه محو الله الکلم
داور حق ممنوع بود دلو درح ذات ارسطو و دم آدم اعلی
و عقلی و جمع وحشی بحکمت اکمل وصات کشف الواح
علوم بر لوح دل ثبت شد ما علم کل الاشیاء الا سنعتا
سوال علوم از حضرت لی واسطه موسی علیه الصلوة
علم تو را بنا از حضرت حاصل بود ولیکن بواسطه الواح
بود و کتبنا له فی الالواح ما تلک صحف غیره
دل او شنا بیست کتابت خوکرد و زحمت الواح از
مسان بحضرت دوازین رتبه او حد داد او علیه الصلوه
فرمود داود نی جوامع الکلم داود تعلیم قرآن از انبیا
دل که دل علم صورت کتب الرحمن علم القرآن

صح نعم

اما صفات انسانی با آنکه دل بوسی جو کند [illegible]
بنوت محمد علیه الصلوة والتحیه جون در حد
کمال رسیده بود و جمع حق و باطل یافته زا بیه
الزوج لامه علی قلبک در شب معراج جون کشف الساق
بود و واسطه از میان برخاسته فاوحی الی عبده ما اوحی
سوم یافت بعد خاص الخاص مقام عبد رسید از خاص الخاص
اشارت بدانکه وجود دارد از صفت رحمه طایفه اند
عوام و خواص و خاص الخاص عوام و خواص و واسطه اند
و خاص الخاص بی واسطه وجود دارد عوام از صفت
رحمانیت و از مقبول و مرد و ذو جمع باشند رحمتک
و صحت و سقم بر کافر و مسلمان عام است و آن
خاصیت صفت رحمانیت و اکثر بدین از رحمت بود
کمتر است که او نه آدمی را و وجود صفت رحمی
غضبی از رحمت بود بر این غاکت الا رحمن الرحیم
در وجود دارای عوام رحیم است با واسطه قول حق
نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم مستثنی باشد در اخر حقه
بنبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و اینجا کشته الله

و اینکه مشتی باشد و نیت بنام آدمی و معلم علم نبود
غیر حق آنکه صفت الهام کشت آن تعلیم من الملک
و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر و فایع و کشف
کند و این اسم نزد آن عهد نزد معلم
اول ملک و الا از این اسم معارف مخزون باشد
شود و معرفت مقامات حاصل ارشد و حسن آنکه
سالک سیر کند در قوت فهم خود که پیدا شد
آن مقام از مقامات این راه قطع نماید که دانی که زد
منزلهای در روش حق را از صفت رحمه باشد
رنظم
ره دور که جانا قطع کند آن را * کی نیز رهی باشد که فتح باشد
و بعضی مقامات دیده آنکه عهد داران ظاهر
و سنت را ظاهر منتشر شود که او را مثال
مرغی بسته است بمقام مرغی چو تنها
سیح مرغ صفت است مرغ زمین خدا بر او و بال او
بستانند و بعضی از بعد ما همه دیگر خود نظر آنچه کرد
بعضی طیران کنند از ضعف تا بد خواندم بال و بال
او را بنای رو کند کسته از غرایب ادراک

[illegible] فهم و وهم [illegible] را کی از کشف [illegible]
باشد الا ذبهنام فرا تو رفت در حضرت و طاهر
و لامتسیح ده صورت لطف حق دست کیرد او بنو
خوف دوال الا ماآن و اهل حلول و اتحاد هم از این مقام بوقع
افتاده شست که کامل و افعال باشد
تصرف و الست از نقطه روح آورد و بیان مقام او کند
والحمه ما فوق آن مقام است که نظر او آورد و بدان
سوی کشد امر لدن که اخلاص باشد و دیگر باره
راه نهند و لا زمره چنان تنها بود که هیچ خلاص
نیافت والله اعلم و حسن فهم الملک ره
در سلوک راه تا انتها از نفس تا آنکه وقایع برو کشف گردد
و از هر یک اشارتی بود از نقصان و زیادتی شد
و در الست و سیر او و بنات صفات و کلی رسید
و معرفت صفات خمسه و جمله نفس و علامت هر یک
و احوال و اهل شیطانی و رحمانی و دیگر معانی دور
که در حل و غیره دلیل و منزلی بر وی کشف باشد
و نیا [illegible] بیا که این همه زبان عنایت و زبان نفس اهل

[illegible] برو داد کو شد و آن از رانیا بگذرد
اما انسان مرتب است که آنکه از آن خرق الشوق
تا آخره صلاح کنند استطاعت سلوک تمام نکرد
و اتبعون حد اهلید آفات و بعض دعوی بنده بود
سو طمع حاصل و حاجت و دیگر ندیده دیگر
در مقامات کشف مقام اشارات فهو معلول گردد
چون حال آن آنکه در بعضی منزل مقام او را
مشاهده کردند عشق الله لحیلها
معلول کشته و ایمان او داده و حسن آن ملک
راه بعضی مقامات روحانی رسند ارواح او را کشوف
شود و بی آنکه مجرد بود و بر قوی او ابرار
صفات نفس بخیل و همچنین او صفات
روحانی بر ساکن کلی کنند رسوم اطلال باطل
در ربوبیت ایستادن الحق و زهق الباطل محو گردد در مقام
دل صفا نفس بر لوح کشف گردد
دوق تا الحق سبحانی تا باز بعد آورند
تا کمال وصول معبد حقیقی درود [illegible]

و ادی انفع شبهتی دیگر ایشان ذات
وجود ... بعلوان ... محمود ... مرید ... در سلوک
صاحب سعادتی که در حضرت ولایت مشایخ کامل سلوک کرده
سر جمله انوار و منزلات ... جملکی شبهات ... مطالعه
و ما زدلک و دانش ... طایفه ... و ... ایشان
... بوده اند و لکن از صاحب سعادتان در بیان
دولت صاحب قلبان ... صلاح ... کرده اند
وجه چهارم انکه ... امتحان ... کردن
... سر راه ... و معارف و غیره ...
صلحت ... تصرف ولایت مرید ... و ...
... و ما ذکر ... طلب ... اذن ... کرد
... اللطایف الجلیل ... قسم دیگر ... طبع ... روح
... عبارات و اشارات لطیف ... شود و باطن ... گردد
و ذکر قال الذکری تنفع المومنین وجه
انکه درین راه ... و احوال ... دیگر ...
و بعضی ... فا ... بود ... طلب ... ارادت
... طریق ... حاجت ... در ... آن

... شیخ ... و ... الشیخ
راه اول ... قدم ... الکل ... از درو ... د
... شیخ ... وجود ... راه ... ل
... کنت ... الکتاب و الایمان
... بعض ... لو ... سوار ...
وجه دوم ... در راه ... سوار ... طریق
... در راه ... حقیقت ... عارف
... زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر
المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام
... و احوال ... جمله راه ...
... صاحب ولایت ... وجه سوم انکه ...
... رانند ... و ...
... در ... نفس ...
و درین ... مانند ... بحسن ... و ...
... و مطلقه و ... بالحق ...
... شیخ ... درین راه ...
... نفس ... شیخ ...

سوزد که درو ... قرار ... حادث
... معمور ... کرد ... در دل
... قلم ... طالب ...
... و ... اگر ... در دل
... شیخ ... طالب که
... قلب ...
... در ... دل او ... طالب ... دیگر
... اگر ... الا ... فلا ... قلت
... ارکی ... بود ... دلهای ... خود دار
... در ... راه ...
شیخ ... و ... مستقیم ...
احتیاج ... سالک ... شیخ و ... وجه ...
اول آنکه راه ظاهر ... بود ... راه ... شیخ
... انکه ... ابراهیم ... هم ...
... راه ظاهر ... در راه حقیقت
... نقطه نبوت ... قدم ...
... شیخ ... مردان ... دولت

فصل چهارم
در بیان احتیاج الشیخ در تربیت انسان و سلوک راه

قال الله تعالی قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت
رشدا و قال النبی علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته
... در سلوک راه دین و وصول بعالم ... کامل
... صاحب ولایت ... ثابت
... وجه ... ا ...
... لا ... موسی علیه السلام ... کامل
... درجه رسالت و ... اولو العزم ...
... علیه السلام ...
... و ... الهی ...
و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة ... بود
... دوازده سبط بنی اسرائیل ... و ...
... کرده ... در ... علم من
لدنی ... علم ... خضر ...
... علی ان تعلمن مما علمت رشدا ... معلم ...
... طبع مع صبر ... بود

بزرگ بیان بالا زده بهتر از لطف ما [illegible]

بخشد و سایه خانه بر داخل ام • و او به خوبی تمام ارزده بر [illegible]

روح جمع ظلال صمدیت و دیگر تجلی ابد روح روان صفت [illegible]

کشاید بحث ذات اسماء صفات [illegible] روان [illegible]

وجود روان را بحیله صفات [illegible] بالا [illegible] جمال

احدیت جمال معلی بر آرد [illegible] در غربت روان [illegible]

در عشق [illegible] غم [illegible] • او صفت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] بوم کرده است • از [illegible]

[illegible] روح روح کرد [illegible]

الا ماه آن کرا نجات [illegible] روح

[illegible] معشوق [illegible]

[illegible] عالم [illegible] روح

[illegible] کون [illegible]

معالم [illegible] الحق [illegible]

[illegible] زاد • [illegible]

[illegible]

[illegible] والله اعلم

1

و خود را سلاک کند [illegible] صفات روح [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] این عالم [illegible]

مقیم بوده است [illegible]

[illegible] طفل [illegible]

[illegible] در عالم [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible] امانت [illegible]

[illegible] طفل [illegible]

[illegible] واسطه [illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] طفل روح [illegible]

تمام [illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible] طفل [illegible] بلوغ است [illegible]

[illegible] طفل [illegible]

و بعضی [illegible] طفل [illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] موضع [illegible]

محل صفتی از صفات انسانی است [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

و صفت شهوت و دیگر صفات [illegible]

[illegible] روح [illegible]

موضع [illegible] صفتی [illegible]

[illegible]

[illegible] روح [illegible] صفت [illegible]

[illegible]

و علوم [illegible] عالم [illegible] انسانی

[illegible] صفات [illegible]

[illegible]

[illegible] اگرچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

عالم [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقال النبي صلى الله عليه وسلم الارواح جنود مجندة فما تعارف
منها ائتلف وما تناكر منها اختلف [illegible]
[illegible] و اختصاص [illegible] دارد [illegible] وجود
[illegible]
وعالم امر عبارت [illegible] است كه [illegible]
[illegible] عالم خلق [illegible]
[illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم الخلق [illegible]
[illegible] خلق السموات والارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible] عالم ملكوت و عالم ملكوت [illegible]
عالم [illegible] ملكوت [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] انسانی [illegible] فتبارك الله

ولكن چون اول نفس [illegible] محكم كرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فضل [illegible] گردد [illegible]
[illegible]
[illegible]
ولكن [illegible] روح طفل [illegible]
[illegible] گردد [illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محروم [illegible]

بر گرديد و بر تسليم و بندگی در آيند و گويند ربنا ظلمنا انفسنا
اگر قضا پی بكشی اگر سلطانی بخشی بيجای
باز آمده ام چو خونيان از در تو   ايک سر و تيغ بر چه خواهی ميكن
سلطان عشق حمله برده و او باش صفات ذميمه نفسانی را از
رندی و ناپاكی توبت داده و خلعت بندگی در گردن ايشان
انداز و سر [illegible] در كار و دل بد ايشان ارزانی دارد چون
سامان شد كه از ايشان اين مطلوب بود و پس
[illegible] بسامان شد [illegible] گردنكش [illegible]
[illegible]
ذميمه نفسانی پاک گشت و آينه دل از زنگار طبيعت [illegible]
شد بعد از ين بار گاه جلال صمديت را شايد
[illegible] آفتاب جمال احديت را زيبد اكنون
سلطان عشق [illegible] فرود آيد و وزير عقل را
[illegible] بر در دل نشاند و شهر دل را بزيور ولايی و
[illegible] و اخلاص و توكل و صدق و كرم و مروت
و فتوت و جود و سخا و حيا و شجاعت و [illegible] و انواع
صفات حميده و خصال پسنديده بيارايد چه بود [illegible]
سلطان

[illegible]
[illegible] عالم ملكوت [illegible] وجود
[illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] و اختصاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible]

نظر بمقام علما سند که گفتند لسنك امعلو علم دارم

انس آنجه حاصل دائم با نسا کسی را حاجت باشد با ما

عقل عو دنیا سنک و را معقل الح فتح که ... اسار ربالم

بار این عقل ... مرد راجع ... و روح و بعضی

ایرا این ... کرد و ... روشن عمل ... داد ...

اینها ادراک ... در خود معلوم ...

وذلك ... علینا ... من ...

... در جمال ... نظر ایشان ...

... فی ... وکان ...

... در شد الحلاق و مجاملت کشتند

وفاق ... از معارف ... را ...

... اقسا را ... روز ... کنند ...

... نفس را ... که ...

... ازرد ... احلاص را ... شود ...

زیاد ... صفات ... جان ...

معاملات صفت ... دو ... کرد ... که ...

داد دادن ... مقام دار ... روز ... آمد

و تطهیر تلوبهم بذکره الا بذکره تطمین القلوب تا ذکر دجنت

حق مخلق در دل محاینه جانه که هرچه کدورت و بجای دل ایمنیت

هم بصقل لا اله الا الله و شربت نفی ما سوا حق ازالت آن باید کرد

تا آئینه دل نقش جوهر کلمه شود و دل بجوهر ذکر سجوهر کرد و انجا

حق اندیشه غیر حق نماند و همه سوخته شود و نور ذکر و جوهر

کلمه قائم مقام جمله سوخته ثابت کرده تا زدل زنده و سنگ جهان آگاهی

و نفس زنده و سنگ جهان کو تا بت ز میان شرع ولی نبوده و هزار اندیشه

اکنون همه لا اله الا الله است درین وقت سلطان عشق رایت

سلطنت بنهد دل فرو گرفته تا بر سر چاه سوی دل و روح و نفس و تن

بنده و تخته اشوق را بفرماید تا نفس کش صفت با کس نه درد برنهد

و کمر طلب بر کردن نهد و سیاست کار ... دل آورد و در باب علم

سلطانی عشق منع ذکر سپه ملامت داده و بجنت اخلاص فرو کند

در زوان شیاطین که همکاران نفس بوده ... و سیاست

سلطانی به چینه شهر جسد خالی کند و از ولایت رخت بردن

مرند رحمت غوغا بشهر جسد ... علم پادشاه بنهد و رانند

جملگی ... بوده ... صفات ذمیمه نفس کارد و گشتن عجب

والمشاهده ... بالملك ...

سوخته ... درد ... در ...

سوخته ... محجوب

... شد ...

... کعبه وصال ... خود ... مقام

... مستقبلان ... لطف ...

... معلول ...

... انساء ... دولت ... سعادت ... تعلیم

... الحق ...

... العلم ... معامله ... عمل ...

... کنند ... حضرت ...

... کرد ... بساط قرب ...

... لاجرم ... معامله ...

... اخلاص ...

... عالم ... بحر ...

... در ... دیگر ... کشف ...

... مقام ...

... منصور ... ابوالقاسم ...

... مقام ... روش ...

... مقام ... مقام ...

... مقام ... حسن ...

... الباطن ...

... دیگر ...

... ذکر ...

... عشق ...

... طریق ...

... صفت ... الخلاف

... داد ...

... صفات

... ریاضات ...

... دل ...

... مقام

...

۱۰

کیفیا ایشغله ان یحی و نحن اقرب الیه من حبل الورید
جمال کشف نشد چنانچه در صفات النفس بر وی عطا العلو
او را دل کنار و خطاب کرد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة و قال و خلق الانسان ضعیفا کرد هر او را
جمال را کرد دیگر و بردن و قال در سلوک و الذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا تا روح او را الی انوار [illegible]
را کرامت کنیم که یهدی الله لنوره من یشاء
ای دل از [illegible] دارد الی ... چنانچه درین نسخه [illegible]
و انکاه در آن سواد مرغان قفس الهی تا ابرو بالی برد [illegible]
با اصفون که بروبال خود می برد که بر واز [illegible]
اکنون که بر و بال الهی می برد که دانه [illegible]
اکنون را از مالی نه [illegible] [illegible]
[illegible]
توحالی سالک مخفی [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] زیرا که او نور و نوحر یا می [illegible]
[illegible]
[illegible] تا گره از سر دل گردد

اجزاو

اجزاء وجود من تهم دوست گرفت * نامی است زمن و من [illegible]

باب [illegible] در بیان معنی نفس و روح [illegible]

ترکیب اول تقوی خداوند العظیم

فصل اول

در معنی نفس ظالمه و لوامه و مطمئنه

قال الله تعالی کما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة و قال ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله و قال النبی صلی الله علیه و سلم کما تعیشون تموتون و کما تموتون تحشرون [illegible] معنی آنکه نفس انسانی است دو ابجد از [illegible] نفوس و [illegible] نفوس انسانی و بارد [illegible] حضرت که از انبیا و اولیا ودیعه که ... انوار نفوس انسانی [illegible] خواستم که مجموع روح و نفس و دل [illegible] لفظ نفس [illegible] از روح جسم [illegible] در دو [illegible] و خطاب که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی [illegible] خطاب نادان

انسانی است مجموع است [illegible] که در [illegible] روح و الامر و نفخت فیه من روحی [illegible] و نفس [illegible] از دواج [illegible] الحاصل [illegible] شرح [illegible] [illegible] نفس [illegible] و ذات [illegible] نفسی و لا اعلم ما فی نفسک [illegible] [illegible] بر [illegible] انسان [illegible] روح [illegible] نفس و [illegible] و ارباب سلوک [illegible] نفس [illegible] مقام خویش [illegible] دانسته است [illegible] مقام دیگر [illegible] که مقام معلوم خویش از [illegible] مقام [illegible] مقام [illegible] [illegible] مقام [illegible] [illegible]

خوش

خوش [illegible] خود [illegible] ظهور اثر [illegible] نقصان [illegible] ضعف [illegible] از صفت [illegible] کشف معانی و صفت [illegible] اشاره است آنکه [illegible] خویش [illegible] با [illegible] مقام دیگر [illegible] ترقی [illegible] [illegible] فطرت صفوف ارواح [illegible] ارواح [illegible] صف اول ارواح انبیا علیهم السلام و ارواح خواص اولیا بود در [illegible] و صف دوم ارواح عوام اولیا بود و [illegible] صف سوم ارواح عوام مومنان [illegible] بود و صف [illegible] ارواح عاصیان بود [illegible] صف [illegible] [illegible] صف اول [illegible] صف اول که در مقام [illegible] انوار صفات [illegible] مقام روحانیت [illegible] [illegible] [illegible] افتاد است [illegible] [illegible]

حسن [illegible] استغنا [illegible] و وجود [illegible]
[illegible] در میان [illegible] الاعوج [illegible]
[illegible] فی ظلی [illegible] انسان [illegible]
اثر عشق کردم [illegible] لطف [illegible]
[illegible] الحان [illegible] سلطنت [illegible] کردان [illegible]
مبارک [illegible] اگرچه اثر عشق [illegible] انسان [illegible]
[illegible] انا الحق [illegible] نور [illegible]
[illegible] بود [illegible] عشق [illegible]
[illegible] و صورت [illegible] انسان [illegible]
در [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] جمال کمال [illegible]
[illegible] وجود [illegible] جلوه کرد [illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible] کرد [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] دل انسان [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible] تمام [illegible]
[illegible] انا الحق [illegible]
[illegible] انا الحق [illegible] لطف [illegible]
[illegible] خاص [illegible]
[illegible] مبارک بود [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] آخر [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible] وجود [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] مبارک
[illegible] وجود در میان [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

تمام مقام [illegible] علم و معرفت [illegible]
[illegible] عمر دراز [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible]
سالک [illegible] مقام [illegible] گردد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده
الواحد القهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] وجود [illegible]
[illegible]
کفر و ایمان [illegible]
[illegible] کفر و ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] مقام [illegible] علم [illegible] لا اله الا الله [illegible]
واستغفر [illegible]
[illegible]
[illegible] رسالت
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] استغنا [illegible] وجود [illegible]
[illegible]
[illegible] سالک [illegible]

۴۱

تا محو اوصاف بشری سر [illegible] [illegible]
[illegible] وجود
[illegible] وجود [illegible]
حجاب [illegible] انسانی [illegible] بشری [illegible]
[illegible]

[illegible] انسان [illegible]
[illegible]
الله نور [illegible]
[illegible] در تجلی صفات جمال [illegible]
تجلی [illegible] مقام [illegible] تجلی جلال [illegible]
[illegible]
[illegible] در مجلس شیخ ابو علی دقاق [illegible]
شیخ ابو علی در مقام تجلی [illegible] شیخ ابو سعید [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
ای شیخ [illegible] دوام [illegible]

[illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انسانی [illegible] قطره [illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible]
[illegible] روحانی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سدرة المنتهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرسول فقد اطاع الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] تعالی الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آدم الاسماء کلها اشارت و لقد کرمنا بنی آدم با خلعت
ارجو و هم سعادت بود که در طینت آدم و دیعت نهاد
بیان آن بود که ... حقیقت خلافت ارض
معرفت ... و ... آن خداوند که در ... معنی
آدم ... صفات موجود باشد و ... موجودی ... اینجا
بود ... روی ... بود ... حقیقت آدم دل بود
چنانکه ... و کعبه را ... صاحب البیت
صاحب البیت را بود اما ابلیس که ... بود ... چیزی
دید ... صاحب البیت ... بود ... معرفت
زیرا که ... اگر چه ... استاد ... آدم
... اما ... موجودی شکوفه ... آورد ولایت
محمدی ... تمام ... عالم ملک الابد
... بجای ... کند ... الی ... الاخره

فصل سیم
در بیان ... الی ... الاعظم

قال الله تعالی ... و کان ... قوسین او ادنی ... و
الی ربک المنتهی و قال النبی صلعم اوحی الله الی ... فقال

اما ... ان ... مقامات ... سعادات ... اعلی
و سرور ... در ... الاخرت دو ...
والدر ... که در معرفت ... مختاج بود ... حاصل
می باید کرد ... دل و ... و دیگر ...
باطن ... و هوای ... و ... آنچه کار
... و صبر ... و ذوق و ... روح در عالم
... روحانی ... عالم ... و ...
... مقام ... داشت ... کاف
که ادراک ... در عالم ... کند
... حاصل ... بود ... معرفت حقیقی معرفت
دانستن ... چنانکه ... فرمود
فاحببت ان اعرف و ... معرفت بر سه
نوع است معرفت عقلی و معرفت نظری و معرفت
... اما معرفت عقلی عوام خلق راست
در ... کافر و مسلمان و ... و کبیر و ...
و ... طبایعی و ... را ... زیرا که ... اینها
در ... کنند ... موجود ... اتفاق

... هر کس ... بکار خویش مشغول ...
... نظر کنی ... دنیا از افلاک و انجم
... و ... و ... مفرده ... مرکبات
و نباتات و حیوانات و ملک و جن و انس و صنایع و معرفت
... و علما و امنا و ملوک و ... عوام و ...
و ... در کار ... انجم ... بکار ... خود ...
و ... غایت ... مزارعت ... دو ...
که ... خاص ... روز ... محل ... بدن
... دیدن ... محل ... بدن
... کمال ... رسد ... مقام معرفت ... احد
... اسباب ... بکار ... مقصود حصول ...
... نظر کنی ... و ...
... و ... رسالت ... کار ...
... معرفت ... رسد چنانکه فرمود و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون ... کرده ... عالم
... در ... و ... مناسب آن
... و ... بکار ... بهره ...

... الی ... حکم ... اسباب
و ... و ادوات ... در ...
... و اسباب که ... آن ... بر ...
... و هوا که ... کردند ...
زمین ... و اسباب ...
... که ... کنند ... و
... و ...
... دکان ... ازین ...
... بکار ... بکار خود مشغول
... و قصاب ... مطبخی و ...
... و ... ازین ... و ...
... بکار ... اینها بکار خویش مشغول ...
... و ... سوزان ...
و ... طایفه ... دیگر ... بصلح
... و ... عادل ...
... دفع ...
... و ...

مالک چون مزرعه‌ای را از انسان ازداده الا که می
از انواع حبوب و تخم‌ها در وی انداز و پرورش دهند
گویا بسنبلهٔ منفصل شود اند کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء ضعفها یابد مستعد گرداند الا
کسی بزرعه اخری [illegible] والصالحه در وی ابدان
نا [illegible] دانه [illegible] مستعد بوجود آید
و الا [illegible] الی سبع مائة ضعف و باشد که
فی نهایت [illegible] ایمان [illegible] الحاصل
اجسام [illegible] محسنین [illegible] استعداد
داده اند که چون تخم روحانی [illegible] تحقیقه
من [illegible] عبادت و اقامت شریعت
و [illegible] معرفت خدا آن
بدارند که در وی [illegible] کشجرة
[illegible] ثابت اصلها [illegible]
[illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] علی [illegible]

آنکه [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
فرستند [illegible]
قدس [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] لحظات
در [illegible] فرستاد [illegible]
از [illegible] کسا [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] قدس [illegible]
مشغول [illegible]
[illegible]
انی اعلم ما لا تعلمون

فصل دوم
در بیان حکمت تعلق روح بدن و فوائد آن

قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
وقال النبی صلی الله علیه وسلم الدنیا مزرعة الآخرة

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علیهم [illegible]
قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة
و بعضی [illegible]
ایشان [illegible]
از [illegible]
[illegible]
و ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] شیخ محمد [illegible] رحمه الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یوم القیامة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داراند عقلا و کی نیست در صفات الهی ایشان در درد ادب
و صفات ایشان اسم الهی ... صفات طالب ... و لیکن
... الهی ... دانا اکنون دیگر صفات
شیخ صاحب ... نموا انکرد و انا ذکر ...
ازین نقل ... کنند اما ... نشانه ...
ازین ... کنند ذکر ... کرده ... شیخ ...
و باید ربانی ... ساخته ... مشغول آن
بوده است و ... در عالم ارواح ... الارواح ...
حول ... و ... مقام ...
... یا الله ... مقام ...
کنند ... قدمه ... ما ... الاخر ...
مقام ... قلعه ... و ... ان ... بشمر ...
... مرتبه ... شمع ... ارواح ...
... دارند ... آن ... شمع ...
ساخت ... یا ... ملک ... و ... کرد ... جمال الاول
دارند ... الخان ... آن دارد ...
... داراند ... نظر ... بانه ... نظر ...
... یا ... نظر ... الاکبر ... الاول

... در ... صفا ... در مشکوه
... شمع ... و در ... رجاجه دل
مصباحی ... المصباح فی زجاجه ... کوکب
در آن مصباح ... روغن ... روح ...
از شجره مبارکه ... کرده است ... عالم
ملکوتی ... عالم ملک در زجاجه دل ... کرد
در ... صفا و نورانی ... بود ... صفا
اگرچه ... نار ... یکاد زیتها
یضیء و لو لم تمسسه نار ... نور ... الزجاجه کانها
کوکب دری ... عکس ... نور ... زجاجه
... اندرون مشکوه ... منور کرد ... عبارت
... اندرون مشکوه ...
... زجاجه بود ... کوکب دری
... اندرون مشکوه ... مشکوه ...
... مصباح ...
... نور الله ... مصباح ...
... مصباح ...

وفات تعلق روح ... حقیقت ... معرفت ... بود ...
که ارواح بشری ... ملائکه ... صفات ...
... بود ... عرش ...
... نورانی ... کرده ... کرد ...
ارواح ... روح ... بود ...
... اعلی ...
... حقیقت ... صفات ...
... معرفت ... وجود ...
وجود مجازی ارواح ... جا ...
الباطل ان الباطل کان زهوقا ... ربوبیت
... روح در عالم
... صفات ... ملائکه
... عقل و دل و سر
و روح ... صفا
... حکمت ...
... کرده ... آدم ... قلب ...
... صفت

... که ... است
با روح وجود مجازی روح حقیقی ... کند
... حقیقی ... امر ... روح ... آدم ...
کرد ... حقیقت ... روح عاشق ...
او وجود مجازی حقیقت ... عاشق ...
... کنت کنزا مخفیا ...
و حقیقت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف ...
از تعلق روح ... قالب ...
... صفات ...
... و ... جسد ...
و جسد ... بودنی و بودنی ... بودنی
... سلیمان ... زبان ...
که ... روح ... تعلق ...
و ... عقل ... روح ...
... معرفت ذات و صفات
عالم الغیب و الشهاده ... تعلق ...
...

اثنی عشر معروف بودکه ان یلاد ادرجرعا
وبر عکس انار تجلی مسد فیهما من هو فیها وفیهما من حولها
ویکه انار دراد اسم وکنه در انبان
منتبه بود که ایلید در منکاز شیا انکه انار نور مرکز
نهم کند ودر انبو اون منت حق حرمی لوالد
بود زکه لا تسمع الموتی بن انکه از معانی
بر تعلق روح نمانده وکر انر تعلق بودی روح را
انار در [illegible] وبها کی حاصل بودی انار فالف
تجلی صفات الوهیت کرد دوده معرفت دارد صفات
حلا ونعلم دوم مصباحی بالد اکر انار فالف نور
وانار مصباح هوا منکه کنیف حق سنده بحجه کو بچه مجازی
بود و متحقیقی ازانکه قتیله وروغن سکه
مردو بدل رمی دی کنند ادوم معرفت وبودی نورا
ونور شا اسلد

ای عزیز [illegible] بو کمنکه وبعدوا الحجاب
در زجاجه انسان بودکه حارث [illegible] اکر اسمای ترجمه کند
محبت کرد کلی وبه ما حط بکار نمی اید روغن روح

حاصل است اما نور الله مصباحی الیت مصباح
به نور روغن روح منور است زجاجه دل بر عکس انوار
نور است ضوی دارد که عقل نونسه عکس از نور
اندرون وبرون مشکوه را سوی بشری وجوارح انسانه
منور کرد اند ضعفا طایفه محرومان عکس
انبیا و اولیا انسان بعقل معقولات نیست اشتد مصباح
انسان نور حقیقی منور است [illegible] نورا
در بودی باید ازعکس نور روغن روح است
وان نور زجاجی است که یکاد زیتها یضیء معنی بجا دارد
خواستنا روشن کند [illegible] و مصباح از طایفه
نور الله مصطفی است وانبیا از [illegible]
که زاید [illegible] روشنی مصباح او نور حقیقت نور
اسلد واو دوق از اینه اهون مصطفی بود ولاجرم
هو عالی از طایفه که مصباح انسان از الحقیقت [illegible]
منور است وطایفه که مصباح انسان از نور محروم
از نحن محجوب اند اولیک از ضنا ولعنه اجعل النور
نعمت [illegible] الناس [illegible]

بعد از آن [illegible] امل [illegible] اد و حرص [illegible]
اما مکنون کنه کنز اختفا جون امر [illegible]
ازینا زلال از مصالح بازالت باست جون در عالم
ارواح روغن روحانیت مجرد وابل نور دانست یافت بود
جون در عالم حیوانات مشکوه وزجاجه اما ازمصباح
وروغن قتله بوده وابل نور دانست بود مجموعه
ازین در عالم که ادم عبارت ازانست جمله اورا
مشکوه کرد و دل اورا زجاجه وسر اورا مصباح
خدا اورا فتیله ودرج اورا روغن پس کشف ازنور [illegible]
در ان مشکوه بر ان مصباح تجلی کرد [illegible]
[illegible] خبر [illegible] ان الله خلق ادم وجعل [illegible]
در بیان و شرح تجلی مبود الله نور السموات والارض
مثل نوره کمشکوه فیها مصباح تا انجا که فرمود
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء یعنی نور مصباح
از نور الله است علی نور یعنی بر نور روغن روح [illegible]
لنوره من یشاء یعنی نور الله مستوجب مصباح [illegible]
اشاره است [illegible] مصباح ومشکوه [illegible] را

[illegible] انسان [illegible]
[illegible] حاصل نوبت [illegible]
[illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]
[illegible] ای [illegible] سود [illegible]
[illegible] نقطه زده [illegible] مردم [illegible]
بها از [illegible] کنند [illegible]
اموالکم وانفسکم فی سبیل الله وان [illegible]
کرمشند [illegible] از رفیعا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] انبیا علیهم الصلوه والتحیه [illegible]
عزیز [illegible] که [illegible]
[illegible] بحاری [illegible]
از [illegible] ای [illegible] اما طایفه
[illegible] کرد [illegible]
ادم علیه الصلوه والتحیه [illegible]

معروف عمله الغنا بنج دل انه ومحمد درین کتب
امانیج محمد باشد از غنامی مرد لود زموجودی
حیات الماء معمها الا انجا کدعما امساد دین
بنزولی بر کار بود ندا ما کمال دین را مطهر عید
تنزیل خواجه بود دین ندا ز کمال دین خدا و ندی
او حقیقت دین بود در تصنیف و روش انبیا آتشا
خود جنانم که انا نرشد و دستجید مرکس کرد
کنند و هرکس صنعت خود فنا ید یکی نیک علم
پاک کنند و یکی ادراک کنند و یکی جمع کنند و یکی ولد
کنند یکی همی کنند و یکی در تنور نهند و نان کم
افد و خدا اسا از همه مر کار جواستند
عمر یارا و عیسی علیهم السلام یک از انبیا کرد
در صنعتکاری دیگر می کرد ند ما ساخود بطل ش
محمد ابو طالب السلم همه ان بو الله بر ورده جید
است اعتبار در فطرة نبوت بخت اودانا اوکمک الدین

ما صاحب بود یعنی منزلی از تنها زار کم کند از الحا
آلت نطق کرده وی کرد داد شرع الی الجمعه بود
اداوا فرضت علیهم و چون برخیزد و قلم صلب
تمامی الطاف برتن تمام اسماء الحسنی
فنا م تمام من بعد الی تقرب الیه درهما
ومن بترب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی یمشی اتیته هرولة
کرده کا فرد است معشوق با آل رسول
معلوم تر شد نظر طلسم تا نیز بکشا
ولکن خود حقیقت حالی که شرف طاعت شرع یابد
انبیا علیهم السلام با حضرت او دیگر فضایل
احتیاج شرح نبوت انا المعلوم کرده
کجون شرح ان سفا نبی او که حاجت باشد

فصل چهارم
در بیان نسخ ادیان و ختم نبوت محمد علیه السلم

قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیین وقال النبی صلی الله علیه وسلم فضلت علی الانبیاء
بست جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا واحلت لی الغنائم

ورثه زبان الحق واه طلب الشفاعة لوالی الخلیل
کنت اول من ختم بی النبیون لان کل حضرة وجل اصفا
بی علت و احد اطلاقم نسب از آدم و
می کنند و نسب او با عالم بود در رسالت محمد کرد
که ما کان محمد ابا احد من رجالکم محمد را عالم
نبود ولکن رسول الله خاتم النبیین بود
از نور او وروشنائی است و او آب کلمات اسمائی است
طلب محمد بود ستند اراده محمد طفل آدم بود این سخن
امر بود از آدم بود کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
بی خوبی بیش رنگ و دل معشوق ما عشق تمام بود
آنکه بازی بیش از این بر او کشد در طلب
از اشتیاق بر کنار دوار برزنی بشنیدا زبان
ندان بحرف بر زن کرده مرحله دیر ماند چون او
طالب فقر بود کسی را بدیشان از ان
اتمم بعث دیگر حق بود بروان شنید حسین
ان بود و از فعل سالک بود چون یار بی برسد
[illegible]

کتم علم ظلم بر ونفی کرده ان زموجودات
بیش وی کرد و بعضی را بود اول الخلق الاخر النبیون
جزو بعضی که شعر کار دوران که آن که بیش بود آدم داد
که ختم بی النبیون فرحتی که خط شبانه
سرا فضلت داد نبی شرح جزء اول کلمه خاص
محمد بود معین دیار دران اشجار کرد که جان
دیگر انسا رسالت کرد چون نبوت سلطنت
وموقر ارادت بین بعلت کرد ان امر بیان
خواهیم تا ذکر کنیم ابن عباس رضی الله عنه
انسا دیگر از زمین طول و عرض یابی کفایة
در بحث دار همان که نبی نوعی نبوت مقلد کرده
ونسخ شرع های دیگر انبیا حتی که در کل
چنانکه امت محمد که زاد دروز قیامت
دادند که ما سر تماسیری که توی معانی بود
بصری که نبوت بدان که آن بود
سعادت از او نفیس سلطان و کار کردی و دل
[illegible]

بکرد الله و ارتغات دنیاوی و اخروی اعراض کند و تنها [illegible]
[illegible] ترک کند و رجوع حق [illegible] طلبد
و تحصیل [illegible]
بود [illegible]
[illegible]
[illegible] موصوف گردد [illegible]
[illegible] گرده [illegible]
[illegible]
حاصل کرد [illegible]
[illegible] وما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
[illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] کرده اند ولکن [illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] کردانید

[illegible] و روح [illegible]
انسان [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] روح [illegible]
مقام معلوم خویش [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] غضب [illegible]
[illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] خویش [illegible]
ای [illegible]
[illegible]
[illegible] مقام
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible]
[illegible] سمیعا و بصیرا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] بعض [illegible]
[illegible]

[illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] ۱۱۶ [illegible]

حاصل شد و طمع کرد کسان ... علوی است که کسان ...
حاصل شد و شود نفس ... را بیفتاد علوی ... و از صفا
است که چون نفس مطمئنه بود ... صفت ... غضب علوی
و دو ... آید ... از ... دعوی ... و غضب ... سفلی ... دل
و ... اعلی آید ... اطوار ایشان ... حضرت عزت ... شود
... عالم ... و ... و صفا علو ... شوق
... کرد ... علم آید ... عزت ... گردد
... شوق ... حضرت ... و عزت ... در
... مقام ... که ... عزت
... روح ... مقام ... است ... وصول حضرت عزت
... در عالم ارواح ... است ... ملائکه
... مقام ... بود ... جلال ... نور ...
... کسته ... مقام ... معلوم ... اوست ...
... مقام ... جبرئیل ... لو دنوت انمله
... لاحترقت ... روح ... آن ... از ...
... نفس ... و ... غضب ... است
... بود ... نفس ... سفلی ... از ...

... که ... الرحیم
غزالی رحمة الله ... کتاب ... احیا ...
و ... را ... انا ...
... الست ... و ... که دل ... آسمان است ...
و ... زمین ... روح ... آسمان ... زمین
... از ... دارد ... که ...
... است ... طبقه ... آسمان ... است
و دل ... طبق ... آسمان و ... خلقکم
... از ... دارد و ... گردد
... از ... دیگر
... دیگر ... چنانکه
... و از ... و ...
... دیگر ...
... که ... طبقه آسمان ... است ... ستاره
آسمان ... ستاره است ... اطوار دل ...
دگر ... الناس معادن کمعادن الذهب والفضة ... اول
دل را ... و از ... که ... است که

سلامتست فساد دل و روح هلاک ابد باشد چنانکه علیه
الصلوة والتحیة فرموده ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح
لها سایر الجسد و اذا فسدت فسد بها سایر الجسد الا و هی القلب
و ... از ... هر کرا ... دل سلامت
نیابد ... الا من اتی الله بقلب سلیم ... را
در ... اوست ... ذراتا
... الحق ... و ...
... بمعنی ... العقول
... الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی
الصدور ... در ... صفت دل ...
سلامت ... دل ... حضرت ... و ...
... علیه الصلوة ... سوای ...
... فی النجوم فقال انی سقیم ...
... امر ... گردد
و ... انی بری مما تشرکون انی وجهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ...
... دل را اطوار ...

... دل ... اطوار ... است ...
... که ... و ...
... و ...
... کرد ...
... الحق ...
... و ... النفس ...
... در ...
...
... روح ...
... روح ...
... که ...

ووز [illegible] تعالی [illegible] صفت [illegible] جانب
[illegible] الرحمن علی العرش استوی و عرش [illegible] ودل [illegible]
دل [illegible] که [illegible] در عالم روحانیست و [illegible] در عالم
قالبی دل را از روح [illegible] در عالم [illegible]
و جسمانی [illegible] از روح می [illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] روح است [illegible]
[illegible] عضو [illegible]
که [illegible] منقطع گردد از دل [illegible]
[illegible] منقطع شود و اگر [illegible] عضو منقطع شود
[illegible] که در عروق [illegible] روح است [illegible]
آن عضو [illegible] معلوم شود [illegible]
[illegible] دل در عالم صغری [illegible] در عالم کبری
[illegible] دل [illegible] عرش [illegible]
انست [illegible] دل [illegible] فیض روح [illegible]
و عرش [illegible] فیض روح [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] دل [illegible] الا و هی القلب [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] صلاح [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]

و صلاح [illegible] عالم [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] طعم [illegible]
[illegible] اعضا [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]
صلاح دل [illegible] دل

[illegible] روح [illegible]
[illegible] شسته [illegible]
[illegible]
[illegible] و هوای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبع [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گردد [illegible]
آورده [illegible] شود [illegible]
[illegible] می کند [illegible]
[illegible] معانی [illegible]
[illegible] ثم [illegible]
من [illegible]
[illegible] آورد . [illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible] روح [illegible] شود [illegible]
[illegible] می گردد [illegible]

[illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] موصوف شود بصفت [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] موجود [illegible] و لکن
[illegible] و علم و معرفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] موصوف بصفت [illegible] شود [illegible]
[illegible] که در [illegible]
[illegible] موصوف [illegible] شود [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] دل را [illegible]
[illegible] صفت روحانی [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفات [illegible] گردد [illegible]
[illegible]

معرفت من عرف نفسه فقد عرف ربه محقق گردد
یعنی هر کس [illegible] حضرت [illegible]
تلو ذکرهم ما عرفنا الحق • ولولا الهوی ما عرفناکم

فصل هفتم
در تصفیه دل بر قانون طریقت

قال الله تعالى ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
وهو شهید. وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا
صلحت صلح بها سایر الجسد واذا فسدت فسد بها سایر الجسد
الا وهی القلب. بدانکه دل در تن آدمی بمثابت عرش است
جهان را و چنانکه عرش محل ظهور استوای صفت رحمانیت است
در عالم کبری دل محل ظهور صفت استوای روحانیت است
در عالم صغری اما فرق آنست که عرش را بر ظهور صفت استوای
شعور نیست فاما دل را [illegible] محل ظهور استوای صفت [illegible]
گردد و دل را شعور [illegible] ترقی یابد [illegible]
[illegible] ظهور استوای صفت رحمانیت [illegible] که عرش [illegible]
عالم [illegible] که دل او در عالم ملکوتست
و کرسی او در عالم اجسام [illegible]

اجسام [illegible] از صفت رحمانیت [illegible] رحمن
[illegible] از صفت رحمانیت عموم مخلوقات برخوردار است
[illegible]
خاص است و صفت عام و رحیم اسمی عامست و صفتی خاص
چنانکه اسم رحمن هیچ کس را [illegible]
موجودات را از صفت رحمانیت برخورداری است [illegible]
السموات والارض وما بینهما الرحمن و رحمن صفت [illegible]
را بود و بنام رحیم هیچ کس را [illegible] عام
[illegible] از رحیم [illegible] برخورداری بود ان رحمة الله
قریب من المحسنین • و چون از فیض صفت رحمانی بعالم اجسام
[illegible]
زیراکه [illegible] الاجسام الی الملکوت [illegible] در عالم
[illegible] فیض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العین [illegible]
[illegible]

و دلها را بواسطه صفای [illegible] آمد [illegible]
[illegible]
[illegible] معنی [illegible] از [illegible]
و [illegible] نور [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible] صفت [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] دل را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دل [illegible] ولکن
[illegible] دل [illegible] صفا [illegible] دل
[illegible] ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
[illegible] دل [illegible] را

[illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible]
دل [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] معانی و علوم [illegible]
[illegible] روحانی [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
و ملکوت [illegible] عرش و کرسی [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] و مکاشفات صفات [illegible]
[illegible] صفات [illegible] در مقام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا اگر صفات بهیمه انسانی بروی غالب بود در صورت [illegible]
و شتر و بغل و [illegible] و عقرب و سپ و [illegible] و غیر آن [illegible]
[illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] در صورت موش و موریانه [illegible]
دیگر حیوانات [illegible] و اگر صفت [illegible] غالب بود [illegible]
[illegible] و اگر صفت [illegible] بود در صورت [illegible]
و اگر صفت [illegible] غالب بود در صورت [illegible] و اگر صفت [illegible]
غالب بود در صورت [illegible] و اگر صفت [illegible] غالب بود
در صورت [illegible] و اگر صفت [illegible] غالب بود در صورت [illegible]
[illegible] و اگر صفت [illegible] غالب بود در صورت [illegible]
و اگر [illegible] غالب بود در نوع سباع و [illegible]
و اگر صفت شیطنت غالب بود در صورت شیاطین [illegible]
[illegible]
در صورت [illegible] نظر [illegible]
[illegible] این صفات غالب است و اگر [illegible]
[illegible] این صفات [illegible]
و اگر [illegible]

[illegible]
[illegible] نظر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صباح [illegible]
[illegible] شمس طلعت [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] در مقام شهود [illegible]
[illegible] انوار صفات [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]

از [illegible]

دران چون انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اما [illegible] در مقام انوار [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible]
[illegible]

پس این سعادت در عالم ارواح یافته بود دیگر
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] در عهد اول ارواح
[illegible] ارواح [illegible] صف اول
[illegible]
ارواح انبیا بود علیهم الصلوة والسلام در مقام [illegible]
دوم ارواح اولیا صف سوم ارواح مومنان صف چهارم
ارواح کافران [illegible] ارواح [illegible] در صف اول بود [illegible] مقام
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
اولئک الذین [illegible]
[illegible] انسان
[illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] الرحمن علم القرآن در انسان

احوالهم اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة
اما ایشان که در عالم ارواح در صفوف فکر بودند
و ارلس جمال ولیو اما صفای فصل با عمر ابدا امروز
و کلمه طرز راه حضرت با سوا خدا دعوت و طلسم بهاده ما بود
سوانح کشاده سنه الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة
الله تبدیلا با ایشان که بنا کردی دکان قبول دعوت ایشانرا
با نعمه و داد استقامت ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله شرط بدست صافیا
می گوید وصل عروس با عزت جلالت سکار کین
در دو سرای صاحب اسا اول الفروده ربیع با ندا موهبت کرکلا
او را و او شرع کلمه عمل ارسلها دان طلسم اعطا است حاکم کرد
ان در موضع حوالش کعبه ایوان سارا الله وصل که عرا او را او را او
و نفس ارواح در مقام جوش قیام بودی تنزل ارسلها عالم
کشاده سوق وسعی ادنی الطاف صل ایشان را مقام حاجت رسید
ان فضه در ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها بوصل ان عمی اوراد
اما او لو او اشر علیم فعلی در شرع رضوان عالم
مهال آید وبای کثرت عزت حاصل شود

حاصل

یمنی نعمت وجود منعم کرده بیت
حاشا که دلم از تو جدا داند شد یا با کس دیگر آشنا داند شد
از مهر تو بگسلد کرا داره دوست وز کوی تو بگذرد کجا داند شد
وظیفه عبودیت روح درین مقام آنست که ملازمه این عتبه
نماید و از جمله اغیار دامن همت در کشد و سه طلاق بر
گوشه چادر دنیا و آخرت بندد و بدرجات علیا و نعیم هشت
بهشت سر فرو نیارد و بیت این ضعیف را ورد وقت سازد
تا بر سر ما سایهٔ شاهنشه ماست کونین غلام و چاکر درگه ماست
گلزار بهشت و حور حاوره ماست زیرا که برون کون منزلگه ماست
و اگر مقامات صد و بیست و اند هزار نقطه نبوت بعد
کند هیچ التفات نکند و عهد را اینت بای زند و محمد وار سر کوچه فقر
نگه دارد و اگر هزار بار خطاب می رسد که ای بنده چه خواهی گوید بنده را
خواست نباشد زیرا که خواست روی در هستی دارد و ما در نیستی می نهیم
این راه بنا یافت آمده و اگر هزار سال برین آستانه ناملتفت باشد باید که ملول
نگردد و روی ازین درگاه نتابد بیت زکوی دلبر ای دل به در بای بازکش
ا که

و عملیه ما زاغ البصر و ما طغی متحلی شود مستحق مطالعه آیات کبری گردد
ها هنا تسکب العبرات این آن عتباتست که خون صد هزار صدیق
بر خاک امتحان ریخته شد و آب آب بر بنا مدای حسن روند کان شده
و طالبان عاشق که در خرابات ارواح بجام کرامات مست طافح شدند
و دوین شرب آن شراب بار نیافتند و در مستی عجب و غرور افتادند و
هرگز روی هشیاری و بیداری ندیدند بیت
نه می خوردم نه در خرابات شدم بر خواندم قبا لاجرم مات شدم
در حجب اصحاب الکرامات کلهم محجوبون بماندند و آن کرامات را بت
وقت خود ساختند و زنار خوش آمدن بر بستند و روی از حق
بگردانیدند و فراخلق آوردند نعوذ بالله من الحور بعد الکور
بیت ای قبله هر که مقبل آمد کویت روی دل جمله جهانیان سویت
امروز کسی که تو بگردانی روی فردا بکدام دیده بیند رویت
اما صاحب دولتان ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک
عنها مبعدون در نعمت کرامات نظر بر منعم نهند نه بر نعمت
اداء شکر نعمت به یاد منعم گزارند تا بر قضیه ولئن شکرتم لازیدنکم

٢٧

و اگر در دشت قیامت اول گوهری که از صدف خاک سر بر آورد
من باشم که انا اول من ینشق عنه الارض یوم القیامه اگر در مقام
شفاعت حوبی اول کسی که غرقه گشتگان دریای معصیت
را بشفاعت دست گیرد کند من باشم انا اول شافع و مشفع
و اگر مسواسی و پیش روی صراط گوبی اول کسی که قدم بر صراط
نهد من باشم انا اول من یجوز علی الصراط و اگر صاحب منصبی
صدر جنت خواهی اول کسی که در شاه راه و در بهشت کشاید من
باشم انا اول من یفتح له ابواب الجنة و اگر سروری عاشقان
و مقتدای مشتاقان نگری اول عاشقی صادق که دولت وصال
معشوق یابد من باشم انا اول من یتجلی له الرب اما اینکه حدیث انا
سید ولد آدم و لا فخر من باشم که انکه خوش بودم با او که من هم
خواند روی سر روم که باشم سرکوبی باشم انکه شده که خواجه
بود و کرسانی بدان کان سایه نبود راست است از
علیه الصلوة والسلام سایه نبود و جه خواجه اعتاب بود که
دو وجه یکی وجه آنکه آفتاب ایجا منیرا و آفتاب را
سایه نباشد و از وجهی دیگر خواجه را سایه
نبود

الكون مبدا موجودات همو آمد وجز جنين نبايد كه
باشد زيرا كه آفرينش بر مثال تخم بايت وآن حضرت عليه الصلوة
والسلام ثمره آن تخم ودرختي بجميت از تخم تخم بيايد پس حق تع
چون موجودات خواست آفريد اول روح محمدي را از نور
نور احديت بديد آورد چنانكه خواجه عليه الصلوة والسلام
خبر ميدهد كه انا من الله والمؤمنون مني ودر بعضي روايات
مي آيد كه حق تع بنظر محبت بجان نور محمدي نگريست حيا بر
وي غالب شد قطرات نور محمدي پيدا شد پس از انوار روح
انبيا ارواح اوليا پيدا شد واز انوار ارواح اوليا ارواح
مومنان پيدا شد واز انوار ارواح مومنان ارواح عاصيان
پيدا شد واز ارواح عاصيان ارواح كافران
ومنافقان پيدا شد پس از انوار ارواح انساني
ارواح ملكي پيدا شد واز انوار ارواح ملكي ارواح
جن پيدا شد واز ارواح حق

ارواح

في يوم صائف فنزل فاستراح في ظل شجرة ثم ركب وراح
من ازكجا ودنيا ازكجا من آنم كه در مقام سدره مرغ در حوزه ر
عنقا خوانند مرغ سپس ملك وملكوت بود جمله بر من
عرضه كردند گوشه چشم همت بهيچ باز نگريستم كه
اذ يغشى السدرة ما يغشى ما زاغ البصر وما طغى بلكه همه وجود
خود را نيز دران قمارخانه كم زدم وپروازكنان از دروازه عدم
تا شتاي اصلي او ادني باز شدم

بازي بودم پريده از عالم ناز
تا بو كه برم زشيب صيدي بفراز
انجا چو نيافتم كسي محرم راز
زان در كه در آمدم بدر رفتم باز
وآن روز كه كار وصل را ساز آيد
وين مرغ ازين قفس بپرواز آيد
از شه چو صفير ارجعي روح شنيد
پروازكنان بدست شه باز آيد

من بسبب خود از آخرت وجهت
نسبت آن روز پيروم كه نسبت انا من الله درست كردم لاجرم
هر كه بحدوث نسبت دارد منقطع شود ونسب من باقي ماند
كل حسب ونسب ينقطع الا حسبي ونسبي وديگران را مي فرمود
فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون گوي اوليت وسابقت
در هر ميدان من ربودم اگر در فطرت اولي بود اول نوباده كه
در روضه فطرت بدر آمد من بودم كه اول ما خلق الله نوري

منشا جمله سعادات اين عاشقي است وتا مريد بجمال ولايت
شيخ عاشق نشود از تصرف ارادت واختيار خويش بيرون
نتواند آمد ودر تصرف ارادت شيخ نتواند رفت عبارت آن
مريد آنست كه مريد مراد شيخ بود نه مريد مراد خويش پس وظيفه
اول اين جست شود اي دل اگرت رضاي دلبر بايد
آن بايد كرد وگفت كو فرمايد گر گويد خون گري مگو از چه سبب
ور گويد جان بده مگو كي بايد چون مريد عاشق جمال ولايت
شيخ گشت شايستگي قبول تصرف ولايت شيخ در وجود آيد
درين حال مريد بمثال بيضه بود در بيضه گي
انانيت وبشريت خويش بند شده واز مرتبه
مرغي كه عبديت خاص عبارت از انست
باز مانده چون توفيق
تسليم تصرف ولايت شيخش
كرامت كردند بيضه صفت شيخ اورا

عوض

ايجاز واختصار ماده آيد واز عبارات مستغلق والفاظ
احتراز رود تا مبتدي ومنتهي را سنيه بود وخاص وعام را
رب اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني
يفقهوا قولي باب دوم در مبدا وآن مشتمل بر پنج
فصل است فصل اول در بيان
فطرت ارواح ومراتب ومعرفت آن قال الله تعالى لقد خلقنا الانسان
في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين اي خلقنا ارواح الانساني
وسلبناه في مرضه ان شاء الله وقال النبي صلى الله عليه وسلم
ان الله خلق الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف الف سنة
وفي رواية بالفي سنة اين حديث معلوم است بجان مصطفي
كه اول ارواح انساني آفريد انگه اجساد واجسام چنانكه
مبدا مخلوقات وموجودات ارواح انساني بود ومبدا ارواح
انساني روح پاك محمدي بود چنانكه فرمود اول ما خلق الله
روحي ودر روايتي ديگر نوري چون خواجه عليه الصلوة
والسلام زبده وخلاصه موجودات وثمره شجره كائنات
بود كه لولاك لما خلقت الافلاك ودر روايتي ديگر لما خلقت
الكائنات

حرسل آنجا کرت رحمت کند خوش بزید چون بهار جبریل
از کنج رحمت باز ده ولکن اگر از سن باز مانی وجمله موجودات ترا
باشند چرا ان جوان کمند کر با همه چه بی منی ستا همه
ور بی همه چه با منی با همه یکی از بزرگان دیکاشتان ا ن
حضرت حق خطاب رسید که انا بد لک اللازم فالزم بدک
چون مرید بخدمت شیخ بیعت وعوایق وعلایق برانداخت که
بیعت صفت موصوف باشد آداب صحبت شیخ بتواند داد
وسلوک این راه بکمال او دارد و هذا اول مقام توبت
باید که توبه نصوح کند از جملگی مخالفت شریعت وان اساس
محکم شد که بنا جمله عالم اعمال برین اصل خواهد بود واگر این اساس
مختل باشد و نهایت کار خلل آن ظاهر شود وجمله خلل کند وان
همه بجا حبط شود وتوبت را در جمله مقامات کار فرماید زیرا که
در هر مقام از مقامات سلوک نکاهات مناسب آن مقام در آن
مقام از ان نوع نکاه توبت می کند چنانکه خواجه علیه الصلوة والسلام
در کمال مقام محبوبی و دولت لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
هفتاد توبت با کاری فرمود و میکفت انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر

بنحو تعلم علم لدنی بی واسطه اگرچه تعلم علوم از حضرت
بی واسطه تواند بود که باشد اما علوم لدنی نباشد چنانکه در حق
داود علیه السلام فرمود وعلمناه صنعة لبوس وعلم صنعت زره
از علوم لدنی نبود وعلم لدنی بمعرفت ذات وصفات حضرت
جلت تعلق دارد که بی واسطه بتعلیم وتعریف حق حاصل آید چنانکه
خواجه علیه الصلوة والسلام می فرمود عرفت ربی بربی واین بیان
حاصل شود که از وجود خویش نباید باید ن زادن از لدن خویش
بلدن حق رسند چنانکه خواجه ما علیه الصلوة والسلام فرمود وانک
لتلقی القران من لدن حکیم علیم وعیسی علیه السلام می فرماید لن یلج ملکوت
السموات والارض من لم یولد مرتین وان زادن نبات باشد که چون
مرید صادق در ابتدا بر قضیه والذین جاهدوا فینا قدم نهد بطلب
وبکند جذبات عنایت روی دل از مالوفات طبع ومستلذات نفس
بگرداند ومتوجه حضرت حق گردد حضرت حق بر سنت لنهدینهم
سبلنا جمال شیخی واصل کامل سالک در آینه دل او بر وی عرض کند تا مجذوب
شیخی وان شاید اگرچه سالک هم مجذوب بود اما مجذوب سالک دیگر است
ومطلوب مجذوب مطلق دیگر وچون مرید صادق جمال شیخی در آینه دل
شاهده کرد در حال بر جمال او عاشق شود وقرار وارام از وی برخیزد

ونهر سه یکی است وبسیار حلق در معنی سه
کرداند با آن حکم است اع رموده اند اول ما
خلق الله القلم ان قلم وقلم است قلم خدای است علم
خدای صاحب عظمت وجلال او باشد این روح باک محمدی
است ونور او وان وقت که حق تعالی این روح را با انبیا وسطر
محبوب وتکریت حیا بر وعالم شد روح از حیا سوخت
عمل بکنی او آمد از ان جاست که هر کجا عمل باشد حیا
باشد وهر کجا عمل باشد حیا باشد وحیا اعظم شعبة
من الایمان است حق تعالی حق با ملکی رفیع هو واحد
بود دوم اگرچه عمل سه بی عدد اما ملکی علم قلم باد و
سوم علم پدید علارت حداوندی باسر ونا هوات از علک
وملکوت توسط قلم لا بود وانرا عمل قسم کرداند
کان واسلم وما یسطرون وبرای اظهار این علارت حضرت
خداوندی ما کفت که اولیس الذی خلق السموات والارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی

نی کل یوم سبعین مرة دوم زهادت باید که از دنیا بکلی
اعراض کند نه اندک گذارد ونه بسیار اگر خویشان ومتعلقان
دارد جمله بر ایشان علی فرایض قسمت کند واگر خارد جمله
مال در راه شیخ نهد تا در مصالح مریدان صرف می کند واو بدان
حضار قوت ولباس که شیخ دهد قانع گردد وسیم تجرید
باید که بود شود وقطع جمله تعلقات سببی ونسبی کند با حسن الوجوه
تا خاطر درویشان نکند ان من از واجکم واولادکم عدوا لکم
فاحذروهم چهارم عقیده است باید که بر اعتقاد اهل سنت وجماعت
باشد وانه بر عقیدها دود بود وبر مذهب ائمه سلف رود از تشبیه
وتعطیل دور نفی واعتزال مبرا بود و تعصب آلوده نباشد
وبسم طاعنه از اهل قبله را تکفیر نکند ولعنت روا نداد وبحجم
تقوی است باید که پرهیزکار ومتنسک بود ودر لقمه
ولباس احتیاط کند ولیکن مبالغت تمام نماید تا در
وسوسه نیفتد که آن هم مذموم است وتا تواند بعزایم کار کند وکرد
رخصتها کمتر گردد ودر طهارت ونظافت کوشد بقدر وسع ودر آن
تملک تا بوسوسه نینجامد ودر جمله احوال اشارت دع ما یریبک الی ما لا
یریبک را رعایت کند ششم ملازمت باید که در تحت تصرفات دایم

درویشی

فصل سوم در ظهور عالم مختلف
از ملک و ملکوت قال الله تعالی ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع
الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض
بعد موتها الآیه و قال النبی علیه السلم خلق الله التربة یوم
السبت وخلق الجبال یوم الاحد وخلق الشجر یوم الاثنین
وخلق المکروه یوم الثلاثا وخلق النور یوم الاربعا
وبث فیها الدواب یوم الخمیس وخلق آدم علیه السلم بعد
العصر من یوم الجمعه فی آخر ساعة فیما بین العصر و
اللیل بدانکه از ابتدای عالم ارواح تا انتهای
عالم اجسام خداوند تعالی عالمهای مختلف آفریده است از لاهوت و
ناسوت و ملک و ملکوت و در هر عالمی صنفی از مخلوقات آفریده
و در هر صنفی انواع مختلف آفریده
و در هر یک خاصیتی دیگر نهاده چنانکه صنف ملکی جملگی
نوع ملکی نیست از کروبیان و روحانیان و حاملان عرش
و ملایکه هر آسمان تا هفتم که هر یک نوعی دیگرند و
ورعد

ورعد و کرام الکاتبین و ملایکه صبا که امور رعد
باران و برق و باد بحکم ایشان گشته در روایتی آمده
که بر هر قطره باران ملکی موکل است باران قطره باران
فرود آرد که فرمان خداوندی است و ملایکه که بر دریاها موکل
است و ملایکه زمین و ملایکه حفظه از اهل بهشت و اهل دوزخ
و ملایکه حلقهای مجالس ذکر و ملایکه ارحام و ملایکه الهام
و ملایکه که سوال کنند و ایشانرا منکر و نکیر گویند و ایشانرا
خواطر کنند و ملایکه صفات
سعونه و ملایکه موت که قبض ارواح کنند و ایشانرا ملک
و ملایکه که دفع شیطان از بنی آدم کنند و ایشانرا ... موکل
اعمال کنند و ملایکه که نفخ صور کنند و ملایکه که بر دوزخ موکل
اند و ملایکه که رسولان اند و ایشانرا که اولی اجنحه اند مثنی
و ثلاث و رباع و ملایکه که خزنه بهشت اند و ملایکه که خزنه
دوزخ اند و زبانیه و مالکان و ایشانرا که بر دوزخ موکل اند
و ایشانرا که بر اطفال در کار موکل اند و ملایکه زمین و ملایکه
عروق و رگها و کوهها هر یک ایشان گشته و ملایکه
که کار و بار جهان بر ... و یکی که او را ...

صنف باشند و جملگی ملایکه در یک صنف باشند و دیگر انواع
ملایکه که در آسمان و زمین و دریا و هوا اند که در عالمی دیگر
اند که گفته شد هر صنف پس چون یک عالم از عوالم
مختلف عالم ملکی گفته شد و در هر عالمی ملایکه اند هر یک صنفی و
خاصیتی دیگر مخصوص یکی تا در عالمها دیگر چه انواع و
اصناف خلق باشد از انسان و حیوان و ترک و عرب و
اصناف جن و انس و شیاطین و آدمیان و پری و غیلان
و نسناس و اهل جابلقا و جابلسا و یاجوج و ماجوج و
که در قصص رسیده اند و انواع حیوان و وحشیان و طیور
و الوان و اجناس مختلف از نباتات و جمادات و معادن
و اجسام کثیف و لطیف و بسیط و مفرد و مرکب و عناصر
و انواع نور و ظلمت و جواهر و اعراض و الوان و طبایع
و خواص و صفات مختلف و اشکال و هیات و صور و معانی
و اسرار و لطایف و حقایق و حواس ظاهر چون سمع و بصر
و شم و ذوق و لمس و حواس باطن چون عقل و دل و روح و
نفس و فواد و سر چون فرشته و مجمل و مفصل و
دهند کر

دهند که ... و جنس مشترک و از نوعی دیگر
قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و دیگر قوای عمل
که شرح آن در شرح توان یافت و از فصل این علویات
که از عرش و کرسی و لوح و قلم و رفیع و افلاک و کواکب از
ثوابت و سیارات و بروج و منازل و عقل العقول و سدرة
المنتهی و حجاب و قوسین و لامکان و دیگر اصناف موجودات
و انواع مخلوقات چگونه شرح توان داد که بر دقایق آن علم
الحقیقت حضرت خدای عز و جل و اقف باشد و ما یعلم
جنود ربک الا هو اما بعد چنانکه در بعضی روایتها آمده است
که هژده هزار عالم است و در روایتی هشتاد هزار عالم است
و در روایتی سیصد هزار و شصت هزار عالم است و لکن جمله
در دو عالم خلق و امر که ملک و ملکوت گویند مندرج گشته
چنانکه حضرت خداوندی سبحانه و تعالی در قرآن کریم و فرقان عظیم
الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین اما عالم ملک و
ملکوت و عالم ارواح مراد است ملکوت است و ان بر دو
مرتبه است ارواح و نفوس اما مرتبه ارواح اول مراتب
ارواح انسانی است چنانکه در فصل حادی عشر بیان کرده شد
مراتب ارواح ملکی بعد از آن

مراتب ارواح جن و اکمل مراتب ارواح شیاطین اکمل
مراتب ارواح حیوانات است اکمل مراتب نفوس نامیه که روح
نامیه هم گویند و آنها مراتب نفوس سفلا و از عقل
کل آمد و بعد از مراتب عقول مراتب نفوس عرش و کرسی
و لوح است اکمل مراتب نفوس افلاک و بروج اکمل مراتب نفوس
کواکب و سیارات و ثوابت اکمل مراتب [illegible] مرکز
[illegible] مرکز [illegible] مرکز [illegible] و محیط [illegible]
[illegible] مرکز [illegible] اکمل مراتب نفوس [illegible] اکمل
مراتب نفوس [illegible] اکمل مراتب نفوس موجودات عناصر ملکوت
[illegible] اتحاد نموده امداد از مراتب [illegible]
عالم [illegible] انست که سالکان صاحب بصیرت را
کشف شود در مقام [illegible] الافاق و فی انفسهم و اگر
در مراتب [illegible] عالم کشف باشد
از [illegible] عالم [illegible]
نفوس [illegible] عالم شهادت [illegible] مکشوف نظر
[illegible] عالم غیب [illegible] باشد خصوصا
[illegible] نور الله که اتقوا فراسة المؤمن
فانه

فانه ینظر بنور الله اما [illegible]
باشد [illegible] کرد ان [illegible]
باشد [illegible] راه [illegible]
[illegible] آمد [illegible] اصل
[illegible] و اصل [illegible] بحسب [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] روی [illegible]
[illegible] نقش [illegible] شد [illegible]
اما مراتب [illegible] عالم ملکوت در روایت ابن عباس رضی الله عنه
[illegible] ان الله [illegible] خلق هذا العالم خلق جوهرا
[illegible] الیه [illegible] فصار نصفها [illegible] الرحمن
[illegible] نار و نصفها ماء [illegible]
[illegible] الدخان السموات و خلق من
[illegible] الارض آسمان و زمین [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
ملکوت عناصر رسید [illegible]
[illegible] لطیف از روح
و عقل جن عالم نفوس ارواح و ملکوت نفوس گشتند

در ملکوت ملکوت عناصر بهم [illegible]
لطیفها [illegible] شده بود در مراتب علوی و سفلی [illegible]
[illegible] که در [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] آن جوهر
[illegible] جوهر را [illegible]
پس آن جوهر را [illegible] نظر [illegible]
شد و [illegible] آب پس آتش را [illegible]
دخان [illegible] دخان روی [illegible]
[illegible] لطافت [illegible] روی آب [illegible]
[illegible] لطیف [illegible]
[illegible] نور [illegible]
خاسته بود [illegible] از عقل [illegible] خاسته بود [illegible]
[illegible] دیگر باره [illegible] کرد [illegible]
از عقل [illegible] برخاسته بود [illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] آن لطیف [illegible]
[illegible] کرد [illegible] محبت [illegible]
در حاشیه

از روح برخاست و در مراتب نفوس [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] محبت [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible] محبت [illegible] راه [illegible]
عشق [illegible] عقل [illegible] ای دل [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عبارت آرد [illegible]
[illegible] عقل [illegible] عبارت
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] در ملکوت عناصر [illegible] محبوب
بود و بر ملکوت ارواح [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] در ملکوت عناصر آن لطیف عالم عقل [illegible]
[illegible] ولایت آمد
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] آمد
[illegible] آمد [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن لطیف عقل [illegible] آورده [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]

که انسان خود تمام [illegible] آدم [illegible]

[illegible] خواهند [illegible] یوم [illegible]

[illegible] الحمد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] اشارت [illegible]

[illegible] قصه‌های [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الله نور السموات والارض [illegible]

[illegible] فی الارض [illegible] الاسماء [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] عالم ملک و ملکوت [illegible]

کلمه توحید لا اله الا الله [illegible] توحید [illegible]

[illegible] توحید [illegible]

[illegible]

[illegible] توحید [illegible] کلمه [illegible]

[illegible] کلمه طیبه لا اله الا

الله [illegible] محمد رسول الله صلی الله علیه وآله

واصحابه اجمعین [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] محبوب [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] محبوب [illegible]

[illegible]

[illegible] عمل [illegible] عشق [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] عمل [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible] افلاک [illegible] ساخته شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

اول [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] عالم ملک و ملکوت [illegible]

[illegible] ملک و ملکوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ای ملائکه

ای ملائکه [illegible]

[illegible]

[illegible] السموات [illegible] الارض [illegible]

الحکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] موجودات [illegible]

[illegible] ملک و ملکوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملائکه [illegible]

[illegible] موجودات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible] آدم [illegible]

تخصیص [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] صانع عالم [illegible]

[illegible] اختیار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خداوند [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible] موجودات [illegible]

[illegible]

صفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت خداوندی [illegible]

جل وعلا

در عالم صغری که قالب بشری است بکار کنند حق را بندوا فاعل
حق سبحانه از دو نوع شناسند یکی بواسطه شخص انسانی
که خلیفه حق است و واسطه آنچه بواسطه بسم دو نوع
یکی در عالم صغری دوم در عالم کبری آنچه در عالم صغری از افعال
بواسطه روح انسانی و آثار و قوای نفسانی از روح انسانی و نفس
نامیه و نفس حیوانی و قوی طبیعی و قوای بشری واما آنچه
که حق است بواسطه روح است و آلات و ادوات نسل روح حساس
نفس و جسمانی حوایج جسم و جوارح اعضا و احوال
صنعتها که ظاهر می شود از انسان نتیجه آن افعال واما آنچه
واسطه شخص انسانست از افعال حق است نتیجه آن در آفاق
وانفس ظاهر می شود اما در آفاق آسمانها بدین بلندی آراسته
بکواکب درخشان که وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وانس
آن کواکب در حرکت چندین کلیها و لاجرما وآسمانها و زمین وانواع اشجار
وانهار و اثمار و نبات و حیوان و عناصر مفرد و مرکب
ومعادن وغیر آن تا الآیه لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ حساب کل
در حق
تا الآیه لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ واما در نفس یکی شخصی من طریق با سمع
وبصر و کلام و جوارح و اعضا و نطفه بدین آورده
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ
فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا حق تعالی در آن صاحب نظر ت
حق سبحانه آیات حق که نتیجه افعال او در انفس است
عین خود را مشاهده کند

وار جهان کوچک را که قالب انسان است و بر ساخته حق شناسد و روح
که در آن حق جاندار و بشر یکی را بنی آدم روح انسانی منقطع می شود
از قالب قرار خویش نماند حیات شود بس شناسد که در عالم
که دنیاست صانع فاعلی می باید که در کار باشد تا از نتیجه افعال او
چندین احوال و آثار مختلف پدید می آید و صنعتها بدین لطیفی
انعکاس می شود اگر منقطع شود و در کار آن حکیم که در همه کار بسوی
حس برقرار نماند قائم و ثابت و هر که نظر قالب انسان
منقطع شود و همه اجسام خراب گردد و نابود شود
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ در مقام سر عرف
فقد عرفت کشف آمد و حقیقت
یعنی باشند پس معلوم می شود که محرک واصل صانع باجود
بصر لطف می شود بدیعه و صنع و صانع خلق یعنی حق جل
صنع و صانع در نظر ایشان مکشوف گشته حاکم آنچه گفته
مَا نَظَرْتُ فِي شَيْءٍ إِلَّا وَرَأَيْتُ اللّٰهَ فِيهِ و حق نصب انسان
اینکه کمال شود که چون نفس از حظوظ دنیا و مستلذات نفسانی و
شهوات حیوانی برسد و بجمعیت برآمد که جهان برضای حق تعالی
وحضرت خداوندی در همه بر منابعت رسول علیه الصلوة والسلام
همانست کلام از آنجاست که چنانچه علیه الصلوة والسلام فرموده سید
القوم خادمهم وباقی خلا بر بعضهم اند با حد شکاران با
محرومان حاکم در خانقاه این هر نوع بیرون نباشد بالجمله خانقاه
باشند معدن آنکار دیگر ایشان و با جمیع طالبان مجد باشند
که از علماء شیخ و طالبان محبت و طلب یعنی بسیج کار و
مسکین نمازند و بعضی از خلق و مولای حق تعالی متصل اند و معنی صورت

ریاضت و مجاهده آورده — بدل اگر شکست کشید ابر آرمش
نه بسم بکل همه جان جانش — ما بشنوی جهانش و بجز دم
زینهار نرخ از دم او و بوا رش — وان سر حقایق را نه حکام
سپرده نامبرک را در مقام حضرت بر کار کار رسد و رونق و معنی بیابد
و دلالت وارشاد و هدایت حق طلبید تا آنکه که علما اند خدمت طلبه
میکنند و طلبه نوافل و جمعیت بطاعت و صحبت مشغول می باشند
که در خانقاه جمله طلبه بعضی بی یکی را حضرت حق نیست که همه
مشغول اند بدین و اما طلب از ایشان بغیر از آنکه طلب کار و فارغ
حاکم حق سبحانه فرمود خطاب بر رسول علیه الصلوة والسلام فَإِذَا
فَرَغْتَ فَانْصَبْ — در عشق تو رحاکینه آمد از همه کار
کس کار کسی نیست که کار بی دارد — پس در خانقاه خلوت بطاعت
یکی محرومان که یعنی بعالم که حضرت حق جل جلاله آورده اند که
خانقاه اینست شما را تا هر که در وقت خدمت ایشان موصوف گشت که
یا دنیا أَخْدِمِي مَنْ خَدَمَنِي وَاسْتَخْدِمِي مَنْ خَدَمَكِ طائفه
دوم طالبان اینست که منابعت علما اند همه یکی در خانقاه
خدمت بعضی اند از عشق ایشان با یا ربّ که محمد و اهل
صنایع اند تا بعضی جمله بر کار زند با خواص حق سبحانه
بر مصلحت کارند که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ب
بلکه انبیا علیهم السلام هم بخادمی ایشان خواسته اند که حق
در حدیث قدسی حق تعالی داود علیه السلام إِذَا
رَأَيْتَ لِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا ومهما که در خانقاه

جمله بخدمت طلبه مشغول باشند و آن کس بر قرب حضرت شناسند
حق سبحانه تعالی از آنچه ایشان خواص حق شناسند از الطاف حق و بدین
بعضی بدین صدق و اراده بعضی که خدمتکاران می شناسند
وقتی از صحبت ایشان جمع درویشان از خلوت نشینان هم
و درویشان را سجده خدمتکاری ایشان نصیب گشته در جمع خدمتکار شناخت
خانقاه حق که از حضرت حق جل جلاله امداد لطف یکی از
خلوتیان می رسد و از نصیب خلوت نصیبی خاص بدان خادم
می رسد که حرمت ایشان می یکی بعضی اهل دنیا تجلی که همه عمله
خانقاه جمع اند که در آن صحبت و معرفت خویش بدیشان
کنند که این شغل از برای ساکنان خدایی میکنیم که بدین حرفت
محتاج باشند تا قضاء حاجت ایشان برآید و ایشان به فراغت
بحق مشغول شوند از کار دین و دنیا باز مانند و دنیا هم اینک
و کس را طاعت و جمعیت مخلصانه نماند حضرت حق جل و علا
از کمال حکمت و غایت قدرت هر شخصی را بخدمت و هر فنی و صنعتی کوشش
که بخانقاه سال و صدسال بر خدمت و حرفت مشغول باشند که زمین بدارند
که یکی روز کاری حکم کند و حصول از اهل حرفت و صنعت که در خانقاه
خدمت حق بر قیام می نماید آنچه کنند تعریف آن که کنند که حلت رسید و دلالت
و هدایت و ارشاد خلایق محمد رسول الله صلی الله علیه الصلوة والسلام
و شفقت و امانت بعضی بانتهای آنچه هر کس احوال رجال رسید
ثابت قدم بود و کسب خویش را از مال حرام و شبهت محفوظ دارند
حاکم بر لذات نفس نباشد و کم خورد و بکسی که مال او حرام باشد

كه دولت [illegible] يا بار الف [illegible]
يا [illegible] محمد [illegible] يا [illegible]

اللهم اجعلنا من عبادك الصالحين الطالبين السالكين و
خواص المقربين الهادين المهديين واجعلنا [illegible]
[illegible] مع اهل [illegible] من [illegible] نساء والمرسلين واختم لنا
لامته محمد عليه الصلوة والسلام بخاتمة الغابرين
وصلى الله على سيدنا جبرئيل وميكائيل وخير البرية من
خلقه محمد واصحابه وعترته اجمعين وازواجه
امهات المؤمنين امين امين رب العالمين وعليك
توكلنا واليك نستعين ربنا ربنا تقبل منا

واغفر لنا وارحمنا وانت

خير الراحمين [illegible]
[illegible]
سلطان [illegible]
[illegible] الله في الدارين اعلام دولته [illegible]
[illegible]
[illegible] الله ابو بكر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

انشاء [illegible]

شاها [illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حقایق [illegible]
[illegible] حقایق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والایام [illegible] الاكرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ربنا انک ... لهم من خلق السموات والارض
الله وانها ... می کفتند ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی وازین نوع معرفت محجوب
نیست انها را که نظر عقل ایشان معزول باشد خود ایشان
با انبیا ... انکار کنند و با وامر و نواهی شرع قیام نمایند
که زینت ... دانسته اند که ... روشن شود
و در معرفت عقل ... ظاهری و ...
باطنی و نظر عقل ... احوال ظاهری ...
محجوب ... باطنی نظر عقل استعمال
... حکم کنند که این مصنوع را صانعی باید
... موجود ...
... که ... صنعت ...
استدلال کنند که ... قادری ...
[illegible]

... کنند که یوم ... الارض
... قال ...
... خاک و باد و ...
[illegible]
و این ... محجوب ... کثیف ... بصر او را ادراک
کنند و باد و ... لطیف ...
... بصر ادراک نکنند ...
... عالم آخرت ... عالم الطاف ...
... باد و ... خاک ...
و خاک ... کنند و ... کرد ...
لطافت ... و ... امور ...
... صورت ... کنند ...
... بعضی ... وجوه ...
... نوع ...
... ذکر ...
... من ... اند
... کنند ... خاک ...
[illegible]

... فرمود ... در ...
... و ... کنی را چون ...
... بحق ... فساد ...
... ففروا الی الله ...
و در ... در ...
... در ... او در ...
... اخر ...
... آخر ... و ... و ...
... ای ... تو ...
... و ... خلی ... معنی ...
... ان ... در ... آثار ...
... حقیقی ... مرده اند ... ترک
... ایشان ... کرد ... معاد ...
ایشان حضرت ... مسلم ...
... و در ... بصورت ... الی ...
... ترک ... و ...
... معنی ... الی ...

۳۸

... نظر ...
و ... فکر ... اولو ...
... با ... دلایل ...
... قالت ...
... این نوع معرفت ... این نوع ...
... و ... می اند ...
... که دارد ...
و چون ادله ... واجب ...
... ذکر ... و ...
... حاصل ... صانع باشد ... معقول
خود ... معرفت ...
... امور ... می شود ...
... می شود ... الست بربکم ...
... آیات ...
[illegible]

ان روز که در حضرت الوهیت بود • گفتند یا اله ...
جون ... که ... کنی ... • ... و ...
و ... ذکر ... از ...
... حضرت ...
انی اعلم ما لا تعلمون ... کنند ...
... • ...
... ایشان ...
... • ...
... • ...
...
... • ...

[illegible]

[illegible]

دیدار ... اشارت ...
... صفت ... موصوف ...
... صفات حق ...
... صفات ... سلطنت
تمام ...
انسان کامل ... الصفت ...
والمنافقات والمشرکین والمشرکات ...
... و الکفر ...
...
...
...

[illegible]

دارد سعادت بهر کس ... ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
[illegible] ملک مملکت و سلطنت الٰهی [illegible]
[illegible] استیفاء لذات شهوات [illegible]
شهوات نفس [illegible] باشد [illegible]
و طاعت [illegible] اگرچه ثواب باشد ولیکن [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible] مخلصا برای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل شود که در حدیث
آمده است که درویشان صحابه [illegible] خواجه علیه السلام
آمدند و گفتند یا رسول الله ذهب اهل الدثور
بالاموال بالفوز التام والنعیم فی الدنیا والاخرة [illegible]
توانگران ثواب و نعیم [illegible]
[illegible]
روزه میدارند [illegible] زکوة و صدقه [illegible]
[illegible] حج و غزو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بمعنی ما صنان اعمالکم و ما فیه
خواستن و مخالفت کردن آن چه مصبر [illegible]
تمام انتهوا اینها فی مجاهده مصان [illegible] معاد
دوزخ و در کات [illegible] فاما من طغی و اثر الحیوة
الدنیا فان الجحیم هی الماوی و فرمود علیه الصلوة و السلام
[illegible] بود [illegible] بالشهوات و بهار دیگر فرمود
[illegible] الا ما [illegible] الجوف [illegible] و الفرج
[illegible] که امت [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] زبان حرام خوردن و خوردن حلال
[illegible] بهوه حرام [illegible]
[illegible] در حرام بظلم [illegible]
[illegible] نیست [illegible]
دنیا و [illegible] است چون [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible] در آخرت [illegible]
و نعیم [illegible] تمام [illegible]
[illegible]

[illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] نفسی [illegible]
[illegible] لا [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] تا با ذکر [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین
فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء [illegible]
بشفاعت محمد رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله من النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل [illegible]
در معالجه النفس [illegible]

قال الله تعالی فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی
[illegible]
[illegible] حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خاص و عوام [illegible]
[illegible] شهوات [illegible]
[illegible]
[illegible] النفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بود الا من حسن ... باشد
... فرماید الا بصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی
... با وروده باشد که وارد سلم ... وارد ...
... باشد ... باشد کلا یصلیها الا ...
و ... دیگر می فرماید ... الا ...
... را از اهل فسق و عصیان و کفر ...
بعض در دوزخ و دیگران ...
... باشد ... و ... خواجه علیه السلام ...
طالب ... از ابا طالب ... فی ضحضاح من النار ...
که ابو طالب ... که اول ... از دوزخ
... باشد و ...
در دوزخ ...
... در ...
... ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
و کفر ... نفاق و ... نفاق ...
...
... و کافران ...

... که ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... بود ...
...

...
...
...
...
...
...
... فی البر والبحر ... بود
...
...
...
...
...
...
...
...
...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اهل اسلام را در آنکه کسی را در [illegible]
خواند علیه السلام در دعای فرمود اللهم انی اعوذ بک من
النفاق والشقاق وسوء الاخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی
شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون الله
یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
کالذی ینفق ماله رئاء الناس [illegible]
[illegible]

۴۳

ازین جهت قال النبی یا فتا کنوز ... رحمت الله

رسالت عجوه است ثم عجوه روح ... آیه

... روحی حنا ... التحیه ... درخت

بر روی آن عجوه بروید بر روی زمین ... عجوه

... ثم روح محمدی عالم ارواح ...

آمد ... عجوه جسمانی النبی ... بر روی زمین عالم ...

ظاهر شد و ... عجوه جسمانیست ... حیوانات ...

... انما ... عجوه کالنامات ... آمد

... در درخت ... دوم ... شد ... انگور

و زردالو و چون ... در درخت ... در آفتاب ...

... آفتاب انگور ... شود و زردالو ...

ذکر ... اگرچه در درخت ... فاما ...

در ... عجوه و ... ... عجوه ...

... در انگور ... خصوص ...

انگور ... عجوه ... ظاهر شد ... طاوس

ذکر ... افتاب ... عجوه ...

انگور در ... عجوه ... و دانه عجوه

۴۳

... دادکه ... فرد ...

... در آن ادمی نهاد ...

عجوه ... او ... کرده ... نفس

... دست ... کند ... دادکه ... زیادکار

زین للناس ... محکم ... حب الشهوات

... خصوصا ... دادکه ... نسبت

من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب

والخیل المسومة والانعام ... اکر ... نوع ...

... بود ... صفت آدم ...

آدم ... مرتبه ... دانش

... ولا تقربا هذه الشجرة ... بود

... در ... عصیان ... در

آدم ... بود ... لطف ... زد ...

... آدم ... کلمه ... بود ...

چون آدم ... او ... دادکه ...

... دانه ... کرفت ... فازلهما الشیطان

... دانه ... بود چون ... آدم ...

۴۴

آمد ... کلمه ... ناظر ... بکار ...

... لطف آدم ... رسید ...

از لطف ... مقبول ... لطف ...

لطف ... دره ... ذره ...

... لاسیل ... شیء وانبیاء ...

... ذکر ... الحیوة الدنیا ...

... ذکر ... روح ... در ... شد

... زین للناس حب الشهوات ...

... ایمان ... و ...

شهوات ... نهاده ... زین للناس حب الشهوات

... در صفت ... انسان ...

... بدنه ... آدم ... عالم ... روح

... صاحب ... عالم ...

... دل ... عضو ... نهاده ...

... ابدان ... دانه ...

... آخر ...

... الدنیا مزرعة الآخرة

... روح ... و ...

... ذکر ... دل ...

... الی ... در ...

روح ... آمد ... کرده ...

عالم ارواح ... روح ...

... روح ...

... آدم ...

... روح ... اختیار ...

... آمد ... دل ...

روح ... آمد ... کرده است ...

... اجسام ... دل ...

... ذکر ... روح ...

... حاصل کرده است ...

... معرفت ... روح ...

... آمده ...

... بواسطه ... الدنیا ...

حاصل ... عالم ارواح ...

... و در عالم اجسام ...

[illegible] دکو با انسا [illegible]
[illegible] سلعت و مقامات مخصوص و بعض
از سیر مقام آنچه در وقایع منصوص افتد نمودار
و در سیر کی بگوییم تا ره روان در شناخت راه و ملال
و علامات از دلیل و محک و نمودی باشند بنا
در صفات خاکی منور افتد در وقایع صحراها
دانه [illegible] نشیبها و کوهها و جانبها و مو[illegible]
[illegible] آید و درختها و [illegible]ها و سنگستانها و
کوهها [illegible] کند [illegible]
و [illegible] لطائف و دوکی بدریا [illegible]
در صفات آبی عبور افتد سبزها و [illegible]
و کشتزارها و درختان و آبها [illegible]
و دریاها و ماننده آن [illegible] کند و [illegible]
در سیر [illegible] رفتن و بر [illegible] شدن و [illegible]
و بر وادیها [illegible] کردن و امثال این [illegible]
چهارم مرتبه صفات [illegible] کند و [illegible]
و [illegible]

[illegible] لطائف [illegible]
[illegible] بجانب [illegible]
[illegible] و [illegible] و مقام [illegible] النفس [illegible]
معاد [illegible] الجنة [illegible] رسانند و [illegible]
[illegible] لطائف [illegible] خلقت [illegible]
در کان [illegible] الذین [illegible] و امعاد [illegible]
[illegible] الا [illegible] فی الجنة [illegible]
[illegible] آبا [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] لطائف اعظم [illegible] کدام [illegible]
[illegible]
[illegible] ادراک [illegible]
[illegible] سلوک [illegible]
[illegible] اعظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

صفات ملائک و [illegible] کند [illegible]
آسمانها رفتن و بر [illegible] عروج کردن [illegible]
آسمان [illegible] و فلک و [illegible]
در ششم مرتبه چون [illegible] ملکوت کواکب و [illegible] افتد
ستاره و ماه و خورشید [illegible]
[illegible] در هفتم مرتبه چون [illegible] صفات [illegible]
[illegible] از وی [illegible]
[illegible] حیوانی [illegible] حیوانات مختلف
اگر خود را [illegible] حیوان [illegible] و [illegible]
و [illegible] بر این صفت [illegible] خود را [illegible]
حیوان [illegible]
از صفت [illegible] و این [illegible] بود
از عوالم مختلف [illegible]
عالم [illegible] سالک [illegible] کرد و در [illegible] عالم
[illegible] آن [illegible] وقایع [illegible]
[illegible] واقعه در [illegible] مقام [illegible]
و [illegible] مقام [illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] تا [illegible]
[illegible] فرق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] الصفا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] راه دو قسم [illegible] سالکان [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] احوال [illegible] مقامات و کشف [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] سالک [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
از مقام [illegible] احوال [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] راه [illegible]
[illegible] راه [illegible] تمام [illegible]

... ذات و تقا ... ثم کی فروش الله
... و ما رسوانه بشناخت ... دالک ...
الک فقا بو شناس بود ده و قا به بند بود
در راه تعالی رفت کی ارضر و ... احتیاج شیخ
اثبت که مثلا اتش را در حظه مقام ... نشان
مقام انا ... دیگر باشد که بود که نشان وجود
و صفات ... بود و گاه بود که نشان ... تطلبه
و گاه بود که نشان ... بطن بود
و گاه بود که ... صفت ... نشان الاثر ... سوم
شیری ... و گاه بود که ... باشد
و گاه بود که اثر ... باشد و گاه بود ...
باشد و گاه بود که اثر ... باشد ... حال ...
تا بود ... التم اثر ... ظهور ... گاه بود
که اثر محبت باشد تا ما سوای حق ... گاه
که اثر معرفت باشد ... نور ...
بعد کالله لنوره من یشا و گاه بود که ...
کما الله ولی الذین امنوا ... من الظلمات ...

... خوش ... ولا و ... حکم ...
در وقت ... موجودات حصول ... که ...
... ذات ... عرف اول ... علیه ... نخود
عالم ارواح او را وجودی ... و
... شعور ... خویش ... عالم ... دیگر
قدم صانع خویش ... گردد دوم حال وجود در عالم
ارواح ... باشد ... بعالم اجسام ... شد
دوق ... واسطه ... صفات ...
... کرده و استعمال اسماء ... خطاب ... الست بربکم
... و ... بلی ... و ...
... حضرت ... صفات
... سمیع و بصیر ... ی
... که او را در عالم ارواح وجودی ...
... اجسام ... معرفت ...
... بودی او را ... عالم اجسام ... که باره ...
... مقام ... حاصل کردی ...
تعلق ... بقا ... ثابت ... معرفت ...

و رجا ... اسلام ... مرکی که در اسلام
اثبات ... بعد از ... کرد
... لا اله ... ظلال ...
... مقام ... ا
... و ... ا ...
... حالت ابدا علم ...
... الست بربکم ...
... علم انسان ... در علم ... وجود ...
... بوجود خوش شعور ... علیه السلام
... ارواح جنود مجنده ... تعارف ... ائتلف
و ما تناکر منها اختلف ... عالم ... ارواح ...
او را ... شعوری ... ذاکر ...
... حال ... بقا ... موجود ...
... حال ... ارواح ... موجود ...
... بقا ... موجود ...
... الله ... اول ...
... معرفت ...

و ... سلام ...
... و ... حکم ...
... اسم ... عسکر ...
... جمع ... سعود ...
... عمر ...
... لله ...
و ...
... باغ ... و خلق ...
و ... و ... و ...
... گردید
... و ... نهاد ...
انا لله و انا الیه راجعون و چون ... ساکن
... منقطع شد ... و دنیا ... که ...
... اهل سنت و جماعت باشند و از آفت بدعت و هوا
و تعصب پاک باشند و ... عدل آراسته بود ...
... باشد و ... دیار پادشاه ... عالم عادل ... بود که

بازاده نخورده ام که سیار نوم   و از مه شم کار بلند
که خام بجلی احلال نه بنیم   الرعلم و وجود ازدیم
تجلیات عظیم و تیم بر دو نوع است صفت جوهری
... با و عظمت مهاری دهد تعریف حسی تجلی بود
فنا القلوب و واسطه دو عالم دل و روح است ابدان
... که در روح دارد استفاده فیض نتیجه ...
و دلان ... که در دل دارد حفا و فیض ... بدانکه
رسالت محمد ... و واسطه عالم صفات ... خلق و ملک
تجلیات ... اما مکاشفات صفات حضرت کرده ...
از اطلاق تعالم روحانیت رسالت و نابود ... الطلاق
مستر نگردد و از کشف صفات که بیند در ...
تصفیه عالم مکاشفه مع علوم لدنی بدل آید
صفت سمیع مکاشفه شود استماع کلام و خطاب ...
و اگر صفت بصیری مکاشفه شود ... رویت ...
آید و اگر صفت جمال مکاشفه شود ... شهود الحضر ...
... و اگر صفت جلال مکاشفه شود ... جمیع ...
آید و اگر ... مکاشفه شود ...
... کو ...

و اگر صفت ... مکاشفه شود ... الی ...
صفات ... فهم کند ... طرائق ...
... و اشارات ...
در ... تجلی صفات ...
... * بر دو جهان تجلی ... کشف ...
... * مطلوب ... اما ...

فصل
در بیان تجلی ذات و صفات ...

قال الله تعالی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا
و قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله ... آدم فتجلی فیه و قال اذا تجلی
الله لشیء خشع له ... تجلی ... ظهور ذات ...
... نحل ... آیات ... الله ...
... تجلی ... و در ... اشارات ...
... بود که صفات ... تجلی ...
... و تجلی ... دو ... مقام معرفت ...
و ... تجلی ... کامل ... صاحب ...
... و ... اخلاص ...

کتابخانه

بدر امل ... و ... فضل ... رسانید هرچند تفحص کرد
ارباب نظر و اصحاب تجربت که بر احوال بلاد و اقالیم جهان وقوف
داشتند باتفاق گفتند که دیاری بدین صفات و بلادی بدین خاصیت
درین وقت بلاد روم است که همه مذهب اهل سنت و جماعت
آراسته است و همه امن و عدل و انصاف و رحمت پیراسته و بحمد الله
پادشاهی ... بقیت آل سلجوق ... که از آن خاندان بیادگار است
که هر آسایش و راحت و امن و فراغت که اهل اسلام یافتند ... آن خاندان
یافتند و آن خیرات و مبرات که در عهد ... ارسلان ... آوردی ...
انار الله برهانهم بوده است از غزوات ... و فتوحات دیار کفر و اخذ
قلاع و حصون از ملاحده و بنا ... و خانقاهات و مساجد
و منابر و پلها و رباطها و ... و دیگر مواضع خیر ...
علما و بزرگان ... و رحمت ... انواع
... در عهد ... بوده است و این معنی ...
و معروف است که باتفاق ... در ممالک دیار ترکستان
و فرغانه و ماوراء النهر و خوارزم و خراسان و غور و غرجستان ...
و هندوستان و ... و سیستان و کرمان و خوزستان و عراقین
و دیار بکر و شام و سواحل و مصر و روم و ... سایر حوب ایشان
... ایشان ظاهر ... و ... نهان ...

... بلد ... در حال ... رب
... صفت ... که ...
... که ...
... صفات ذات و صفات ... در صفت
... آمده ... تجلی ... بر دو نوع است صفات ...
و صفات ... تجلی ...
... ظاهر شود ... صورت ...
... در حال ... صفات ...
... و ... ازدیاد ...
... در جان ... تجلی ...
... ذات ...
... چنان ...
... تجلی ...
فلما استبان الصبح ادرج ضوءه * بانواره ضوء نور الکواکب
بجرعه کاس لو ابتلیت لظی * بجرعه ... ذات
... صفت ...

هنا تو بنابر منقلم قدس الله روحه کمه کو بنیاد
و کار انسان از نظر [illegible] تو شد اما معهد ضعیف
بنابر آن نظر کرده متصل [illegible] در میان الطایفه
سمع انبیا غرور شیطان و مکر نفس مغرور و مکتسبه
حیله تو شد که از افواه کفر فالی و شبهه ملکیه
بنام آن معتقد و مقصود از راه رسیدن [illegible] ذوق
مرد از نفحه وجود ادر ملکوت حاصل العرفا دانند
و ما با صحت بیانه در افاده هنا که گوید
و شد [illegible] خانه حیله [illegible] بکر و فطانت الا
تا [illegible] ده صدق [illegible] کانی خیله [illegible] بکمال کمال
خواست [illegible] ای محکم تقصیر [illegible] الا [illegible]
سلوک بیع بار [illegible] خود دار [illegible] کرد [illegible] الا ارزش
در وجود و وجود جز [illegible] بسیار [illegible] غرور شیطان و مکر
مکر نفس و [illegible] صاحب مستقیم [illegible]
مناسبات با کرد انسان [illegible] طریق [illegible] آید
دائم صاحب دولتی رسید [illegible] و [illegible] مقصود
و [illegible] که فرمایند و اتوا البیوت من ابوابها [illegible]

٤٠

تا از ای

تا [illegible] کشف [illegible] | که [illegible] دینار
صحو [illegible] | باری کرد [illegible]

[illegible] البیان محقق [illegible] باد [illegible]
[illegible] بود [illegible] و کنتم [illegible]
ربانی و [illegible] در شرح [illegible] روحانی
و تجلی ربانی [illegible] و ذات [illegible]
صفات [illegible] کمال [illegible]
گردد و [illegible] ذات [illegible] الصفات [illegible]
[illegible] صفات [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] دل کامل [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] دل [illegible] صفات [illegible]
[illegible] صفات روحانی [illegible]
[illegible] انوار روحانی روح [illegible] نور ذکر [illegible]

٤٢

انوار روح [illegible] کند و در ما [illegible] آید [illegible]
[illegible] آید صفا [illegible] دل [illegible]
[illegible] و کاه بوده [illegible] نور ذکر [illegible] نور ذکر [illegible]
ذوق تجلی [illegible] از وجود [illegible] بوده [illegible]
[illegible] صفات [illegible] آمد و [illegible] صفات
بود [illegible] روح [illegible] خلق [illegible]
آید [illegible] دعوی انا الحق [illegible] کاه بود که
[illegible] روح [illegible]
غلط [illegible] حضرت [illegible]
از [illegible] الله [illegible] تخضع له [illegible]
و نفس [illegible] و [illegible]
و تمییز [illegible] باطل [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] نفس و مکر [illegible]
[illegible] روحانی [illegible] ربانی [illegible] تجلی [illegible]
[illegible] با شد [illegible]
صفات [illegible] انسان [illegible]
[illegible] صفات [illegible]

تا کا

کرده باشد [illegible] نظر [illegible]
نظر [illegible] نظر [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
دنیا و آخرت [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] سبعین [illegible]
[illegible] عالم [illegible] انسان [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] ملک و ملکوت [illegible]
[illegible] دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] انسان [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible] عالم انسان [illegible]
[illegible] انسان [illegible]

٤٣

[illegible]

٤١

بازی خواد ادراک کننده معنی ... نکانه باطنی ... کانه
انسان ... دارند جمله ... عوالم روحانیات ... ادراک
کننده ... معانی دل و سر و روح و خفی و اخفی ... در
... اصل ... معانی ... مدرکه
... کانه باطنی ادراک کننده ... کر
ادراک کننده ... بشری ... حواس است ... الک
صادق ... اراده ... اسفل السافلین ...
علیین ... آنجه ... حاد ... نظر ...
... دریافت ... بمبالغه ... دارد ... کن
درک ... معنای ... حجاب ... مقام
کشاده شود ... مقام ... نظر او کرده ...
... کشاده گردد ... حجاب ... صفات ...
معقول ... معقولات ...
شود ... نظری ... زبان ...
تا آنچه در نظر آمد ... دانسته ...
... حکما و فلاسفه ... مقام
... عقلی ادراک معقولات
صرف ...

[illegible]

... اولئک الذین اتیناهم الکتاب والحکم والنبوة ...
... قال ... صلی الله
علیه و آله ... عترته الطاهرین وخلفائه الراشدین
واصحابه اجمعین وسلم تسلیما کثیرا ... الحواف
والتقی ... وفقنا الله وایاکم للترقی ...
الی ذروة ... ورزقنا الله وایاکم ...
... والقول بصفات ...
جملگی ... وجه ... نظر تمام ...
... نسبت ...
... وجود ...
... ذات وصفات خداوند ... علیه الصلوة
... لما خلقت الخلق ... کنت کنزا مخفیا
... فخلقت الخلق لاعرف ...

در بیرون می آرند و بیرون به مرتبه آینگی رسانیدن بنده
ان الصلاة التی ساعدت دفعها تعوا و تنبت بو نای بوتا
پس این کتاب در بیان سلوک راه دین و وصول العالم
و رویت نفس انسانی و معرفت صفات ربانی بر نه باب
و چند فصل بیان افتاده که شرح آن در دیباچه
باید انشاء الله تعالی وحده و به الحول والقوه فهرست ابواب و فصول

باب اول در دیباچه کتاب و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان آنکه قائل کتاب و بعضی از ارباب طریقت و بیان سلوک چه چیز است

فصل دوم	فصل سیم
در بیان آنکه سبب تالیف کتاب چه بود خاصه بپارسی	در بیان آنکه این کتاب بر چه گونه نهاده اند
باب دوم	فصل
در بیان ابتدای موجودات و آن مشتمل بر پنج فصل	در بیان وطوبت ارواح و مراتب و معرفت آن
فصل	فصل چهارم
در شرح بیان و مراتب	در ظهور عوالم مختلف
فصل	فصل پنجم
در بیان حلیه قالب انسان	در بدو تعلق روح با قالب
فصل ششم	فصل
در معاش خلق و آن مشتمل بر بیست فصل	در بیان تعلق روح بقالب و حکمت و فواید آن
فصل اول	
	در بیان تعلق روح انسانی بر تعلق قالب و آثار آن
فصل سیم	فصل چهارم
در بیان احتیاج بانبیاء در پرورش انسان	در بیان نسخ شرایع انبیا و ختم نبوت محمد
فصل پنجم	فصل ششم
در بیان تزکیه قلب انسان و بر قانون شریعت	در بیان تزکیه نفس انسان و معرفت آن
فصل هفتم	فصل هشتم
در بیان تصفیه دل بر قانون طریقت و معرفت آن	در بیان تحلیه روح بر قانون حقیقت و معرفت آن
فصل نهم	فصل دهم
در بیان احتیاج بشیخ در تربیت و سلوک	در بیان مقام شیخی و شرایط و شرایط و صفات آن
فصل یازدهم	فصل دوازدهم
در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن	در بیان احتیاج بذکر و اختصاص ذکر لا اله الا الله
فصل سیزدهم	فصل چهاردهم
در بیان کیفیت ذکر گفتن و شرایط و آداب آن	در بیان احتیاج بخلوت و شرایط و آداب
فصل پانزدهم	فصل شانزدهم
در بیان مشاهدات انوار و مراتب آن	در بیان احتیاج بسیر و سلوک ذکر و مرتبه و خاصیت آن

درست نباید اگرچه در تعبد ملک و جن با انسان
شریک بودند اما انسان در تحمل اعبای امانت مالک
ازین جهت کانا ظلوما جهولا گشت انا عرضنا الامانة علی
السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها وا
واشفقن منها وحملها الانسان مراد از آسمان اهل
آسمانست یعنی ملائکه واز زمین اهل زمین یعنی حیوانات
و جن و شیاطین واز کوه اهل کوه یعنی وحوش و طیور
ازین جمله هیچ درست نباید بار امانت معرفت کشیدن الا
از انسان زیرا که ازین جمله آنچه نفس انسان بود آیینه
جمال حضرت الوهیت خواست بود و مظهر جمیع صفات
او ساوات خلق آدم علی صورته بدین معنی باشد
نفس انسان آیینه بود و هر دو جهان غلاف آن آیینه
و ظهور جمیع صفات جمال و جلال حضرت الوهیت بواسطه
این آیینه که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم مقصود
مقصود ذات ...

دل اینه جمال شاهنشاهی ...
چون نفس انسان که مستور است بانکیت پرورده بود و بعد
ظهور جمیع صفات در خود مشاهده کند خود را بشناسد
ازین جهت آمده اند که حقیقت من عرف نفسه فقد عرف ربه
حقیقت که بار داد که او چیست و از برای کدام سر کرامت
یافته ... آینه جمال شاهی تو ...
بیرون ... در خود ...
و کمال نفس انسان بکمال مرتبه صفای آینگی رسد
و مصالح نشاید که ... و آن جز به سلوک ... بر جاده
شریعت و طریقت و حقیقت دست ندهد بامداد ...
اینها ... از معدن بیرون می آرند و بدلایل ... جمل
پرورش گوناگون میدهند آب و آتش و بدست جند
استاد گذر میکند تا آینه می شود وجود انسان در ...
و معدن آهن ... که الناس معادن کمعادن الذهب
الذهب والفضه ... و چه انسان ...

... برد و ... آورد

هر قصه که گویند همه دلکش باشد

و بری خبران زا این حدیث

انسانی باشد و بنوان داست که فصل بر سعادت
تکدام کلمه کسادت سعی الا دن تعس فصل العیرا لعیابا
لعیابا ان قوم را دولت این حدیث از دو سمع دراهل
ابتدا که گفتند انا سمعنا منادیا ینادی للایمان
ان آمنوا بربکم فامنا بالک معجم عشق دو زمین دلها
اند ابتدا بدست کاری خطاب الست بربکم ابدا
خستند اما ما هنوز مست تربیت آن تخم کدام صاحب
دولت لا لای اند زیرا که همگنان جاودانی عشق بر نشان
و ملک نو دهند ملک طلس بر سلطان بدهند
هنوز غمش بر دل و جان بدهند درمان طلب
درد او مخزون شد کین درد بطالبان درمان
مصعو فرماید رضی الله عنه و من حسنی للسالکین
کلاس جوانی عشقیست چون خضر که بر آب زندگانی طلبی

سوختن آب ملک عشقست و کلام دست طلب همچنین
بدامن گیرا این دولت حکومه رسد لیس الانسان الا ما سعی
باشد دل خسته فتنه دوی کسی یاد یک تو بر دیا دعوی کسی
دست هر کس نمی رسد سوی کسی من جمله که سر هیچ کردگوی کر
ملک عرض از زبان سلطان اقاصد تحت است بر سلطان هوا
بر سلطان و سهمه صاحب سلطان که همگی جوش اسعار
اسعار لذات و شهوات بهیمی و حیوانی صرف کرده اند
و چون بهایم و انعام و سباع بنقد و مطاعی کشته فرق
سعادت جهان و صورت مقامات سفر یاران محروم مانده
و از کمالات دینی و درجات اهل یقین دور بوده باده
غافلانه الوده آرامات کرانه قناعت کرده با وفا کرده اند
که هر که بگر مخمر لا تعقل کما فی اصحاب السعیر حسد
حسد لا لاو سی که مرید از کلمات مشایخ و حکایات
ایشان چه مانند که گفت بقوت دل و شباب بر قدم جمله
و تجدید عهد طلب گفته انوا موکدی از قرآن

فصل ششم در بیان بعضی و قایع علی دون بیان جواب وقایع
فصل هفتم در بیان مشاهدات انوار و عجایب آن
فصل هشتم در بیان مکاشفات و انواع آن
فصل نهم در بیان تجلی ذات و صفات خداوند تعالی
فصل دهم در بیان وصول بحضرت خداوندی اتصال

باب

چهارم در معرفت نفوس سعدا و اشقیا آن مشتمل
بر چهار فصل قال الله فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات و قال الله تعالی لا یصدرها الا الانسان الذی کیف

فصل اول در معرفت نفس ظالم لوامه است
فصل دوم در بیان نفس مقتصد و آن ملهمه
فصل سیم در بیان نفس سابق و آن مطمئنه
فصل چهارم در معرفت نفس اشقیا و آن اماره است

باب

در بیان سلوک طوایف مختلف و آن مشتمل بر هشت فصل
فصل اول در بیان سلوک پادشاهان و اهل دولت
فصل دوم در بیان حال علما و سیر انسان با هر طبقه
فصل سیم در بیان سلوک وزرا و اصحاب علم و قلم
فصل چهارم در بیان سلوک اعیان
فصل پنجم در بیان سلوک ارباب نعم و اصحاب اموال
فصل ششم در بیان سلوک دهاقین و دو دهقان و مزارعین
فصل هفتم در بیان سلوک اهل تجارت
فصل هشتم در بیان سلوک محترفه و اهل صنایع

باب

اول در بیان سلوک ساحه کتاب و آن مشتمل بر سه فصل سر
شرکی معرفت و کیم او و احاطه فصل
در بیان آنکه فایده نزول کتاب در بیان ارباب طریقت
و بیان سلوک چه دخیر است قال الله تعالی انما یسرناه
بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا
و قال النبی صلی الله علیه و سلم کلمة الحکمة ضالة
کل حکیم بدانکه سخن حسب و بیان سلوک راه و الف
دواعی شوق و بواعث طلب در باطن مستعد
مرید صادق و طالبان محقق پدید آرد و سر را
آتش عشق در دل صدیقان صادق و کاملان محقق
صد رشوق انزاکه دل از عشق بر آتش باشد هر قصه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان آنکه سبب نزول [illegible]

[illegible] وما ارسلنا من رسول [illegible]

[illegible]

ازتجلی سبب کوه کوه که بود ونصیب موسی صعقه بود حق
تعالی بر کوه تجلی کرد نه بر موسی و کوه را پاره کرد
پاره پاره شد و موسی بیهوش شد و بیفتاد و لکن بعد از
روز نیک و دار نیک بود وجود انسان را که کاملست و تجلی
الوهیت محمدرا بود علیه السلام اخبرنی سینه محمدی
تاراج داد و عوض وجود محمدی وجود الوهیت
اثبات نمود که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم کما قال ان تعالی حدیث یعنی قدسی انا علیه
السلام نماده که اما قول حق آن است که حق در تجلی ذات
مستور گردانید و از خود هیچ ...
لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له
سمعا وبصرا ویدا ولسانا فبی یسمع وبی یبصر وبی
یبطش وبی ینطق و ... تجلی ذات بود
و اسا تجلی صفات هم بر دو نوع است تجلی صفات جمالی و تجلی
صفات جلال و تجلی صفات جمال هم بر دو نوع است صفات
ذاتی و صفات فعلی و تجلی صفات ذاتی هم بر دو نوع
صفات نفسی و صفات معبودی که صفات است ...

مخبر ازاو

مخبر از دلالت ... بر ذات بی آنکه بر دلالت ... معنی ...
بر ذات ... و علم ...
صفت موجودی متجلی شود از فضا کنند ...
صفا الوجود سوی الله و اگر صفت ... تجلی بود
از فضا کنند ... ما فی الجبة سوی الله
و اگر صفت قیام بنفس متجلی شود ... کند ...
سبحانی ما اعظم شانی ... معبودی است
خبر مخبر ... دلالت کند ... بر ذات ...
حق ... علم ... قدرت و اراده
و سمع و بصر و حیوة و کلام ... اگر صفت ...
شود ... ربانی ...
علوم ... اگر ... متجلی شود ...
محمد را علیه السلام بود ...
... ولکن الله ... و اگر صفت
... متجلی شود ... بود
... سال ... سلام ...
و اگر صفت سمع متجلی شود ... بود که سلیمان را بود

حد ... لله ... بماند و ...
و ... کسب ... عمر ...
و کو کس نشان ... ساحل ...
علیه الصلوة ... و ... القوم ... حتی ...
الذکر ... الوجود ... الحاج
المطوی ... و ...
... بر ... انکه ... فقال ... فوق
... اللسان ... یوسف ...
... و ... الحضرة ... لله ... الحضرة ...
... شوق ... آزاد ...
کسب که ... علیه الصلوة ...
قال ... ابن
... ادراک ...
... و فتنه و فساد
آن ... اسلام ...

... بود ... تجلی ...
از علم و معرفت ...
... تجلی ...
... بود ...
...
اصول تجلی ...
... معرفت ... تجلی ...
... تجلی ...
...
... تجلی ...
... تجلی ... بر دو نوع است تجلی ذاتی و تجلی
صفات و تجلی ذاتی هم بر دو نوع است تجلی ... و تجلی ...
تجلی ... موسی را بود ... کوه ...
... تجلی ... موسی ...

از ذکر ذلک و بعضی [illegible] است تفاوت چنانکه فرمود
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا
الصالحات حال [illegible] است که در زمین [illegible]
اول تخم [illegible] آید [illegible] شدن گردد [illegible] بعضی
پرورش شرط باید [illegible] محفوظ ماند [illegible]
استفضل شود [illegible] پرورش [illegible]
تخم [illegible] تفاوت [illegible]
تخم پرورش یابد ثمره آن تخم باشد [illegible] چنانکه
[illegible] و [illegible] فاما [illegible]
[illegible] باشد و بعضی [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible]
دارد [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] ثمره [illegible]
چنانکه [illegible]
[illegible] بود [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] ثمره [illegible]

[illegible] بود [illegible] لما
[illegible] سلیمان و جنوده [illegible]
[illegible] بود که از ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible] و تجلی [illegible]
[illegible] بوده [illegible] آید [illegible] تجلی [illegible]
باشد تجلی [illegible]
حقیقت [illegible] تجلی [illegible]
[illegible] کند [illegible] تجلی [illegible]
کند [illegible] تجلی [illegible]
[illegible] تجلی بود [illegible]
[illegible] فرمود ان الله خلق آدم [illegible]
[illegible] بود [illegible] آدم [illegible] صفات [illegible]
ظهور لاجرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تجلی [illegible]

[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
لاجرم [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]
چنانکه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
فرمود ان الکافرین والمنافقین فی جهنم جمیعا [illegible]
[illegible] دو عالم روحانی و جسمانی [illegible]
[illegible] دو عالم بود [illegible]
باشد چنانکه [illegible]
عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible] نفس [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از آنست که انسان محجوب گردد بمقام علوی روحانی
با نقصان و ... کما قال الله تعالی ثم رددناه اسفل سافلین
داده اند و بکمال العبودیة خود رسانیده اند ...
کرده اند و ایشان در صف ... که ...
... صفت روحانیت ایشان ... بوده است ...
... ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون ...
... دوم طایفه
چه ... نفس ... داده اند در
طبع ...
... حیوانی گردانیده اند ...
... صفت ...
کرده اند اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات ...
... بمقام ... ازان صفوف ...
...
از ... اصحاب ... و اصحاب ...
ایشان بعد از وفات بمقام ... رسند ...

چنانکه حضرت علیه الصلوة والتحیة فرمود ...
المفردون ... اصحاب نفس لوامه ... صفت
اصحاب الیمین ... طاعت ...
...
و اصحاب الشمال ... بود ...
... کرده اند ... ایشان ...
... تعالی ...
...
... اصحاب الیمین ...
... کرده اند و اصحاب ...
... کردند ...
... معقول ...
... معشوق ...
...
...
...

باشند و کرده اند که ظالم ... صفت سوم است
عالم ارواح و ... ظالم ... در مرتبه سیوم
... نفس لوامه است
... در سیوم ...
... ظالم است و آن
... عوام مومنان و خواص ... ظالم
... ایمان ... آورده ...
... ظالم ...
... ظلم وضع الشی فی غیر موضعه ...
... ظلم ...
... ظلم ...
... الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک
لهم الامن وهم مهتدون ... ظالم ...
...
...
...
...

وسوم آنها که ...
... اصحاب الیمین ...
... اصحاب المشامه ...
اولئک المقربون ... صفت ...
... اصحاب الشمال ...
...
اگرچه ...
... صفات بشری ...
... بمقام ...
... طایفه ... صفات ...
...
... بمقام ...
... اصحاب ...
...
... معاملات بشری ...
...
...

[illegible]

[illegible]

... [illegible] تا نور ملک ملکوت [illegible]
ابدا با سعادت به صفات اصل طبع را از سفلی طبیعت
[illegible] ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
و بشر را در برزخ آن [illegible] سفر و جذبه ... الی
مرجع و معاد خود [illegible] است [illegible] اعلی
[illegible] آنکه ذکر کرده است [illegible] که
کرده [illegible] و حکمت [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] که [illegible]
و علم آدم الاسماء کلها [illegible] عالم
[illegible] عالم غیب بود [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
و عالم الغیب [illegible] نهاده بود [illegible]
در عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]

ودرعين

در [illegible]
[illegible] الباطل باطلا [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه
۸ و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از صفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النکاح [illegible] سوم [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] بعد [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
۹ [illegible] گردد [illegible]

فصل دوم
در [illegible]

قال الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عواء

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وحسـ[illegible] روی و [illegible] و علو همت [illegible]

و منقبت علم و تقوی و صفا و فضل و [illegible]

و رفعت نورانیت و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت دوم نفس را صاحب ... بعضی اعضا دیگر
ابنیا و اولیا سعی وجد و طلب بسیار ... کرده
در صفت ... و ... و بسیاری بوده
بعضی ارواح را بعضی آثار در سعی و طلب
ظاهر شود و در یافت تا ... باشد
در صفت دوم هر روحی که در مقابله روحی دیگر
باشد اما صفت اول که صفت ارواح انبیا و خواص
اولیا است ... ان کسی را ...
روحی را ... نا در یا ... دیگر
خواجه علیه السلم فرمود الارواح جنود مجندة فما
تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف ...
... باشند ... در مقابله ...
... معرفت و الفت ...
... بصورة ...
که در خواب ... واقعه او را ...
و از ... صفت دوم ...
ارواح انسان ... ثمره ... داده ...

روشن گردد ... زبان ... کردن ...
... کرده ... دل ...
... صاحب ... در حال ... مقام ...
... وقت سماع ... حاضر بود ...
اگر ... در خلوت ... باشد ...
که هم در ... او باشد ...
اختیار ... کسانی که ...
تمام حاضر شوند و صحبت ... حرمت دارند
... در سماع حرکت به تکلف کنند ...
... اشارات ...
و اگر وجد در دل ... حرکت ...
... حال غالب ...
... روا بود ...
... روا بود ... باشد ...
... موضع ...
دارد ... دل ... و در ...
دعاوی ... در کل احوال ...

مقام ... با آنکه ... صلاح ...
درویش ... او ... کرده ...
اشارت ... که ... طائفه ...
علیهم ... و ... انبیا و خواص اولیا
اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین ... انبیا ...
و در مقام ... فی مقعد صدق عند ملیک
... علیه السلم ... محمد ...
... مکرر ... اما دولت ...
... سلمان ... که سلمان ...
اهل البیت شرح این مقام ... در فصل ...

فصل سیوم
در معرفت نفس ناطقه و مطمئنه است

قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة وقال النبی علیه السلم ...
... نفس مطمئنه ...
اولیا است که در صفت اول بوده ... عالم ارواح

... از ظلم ...
... در این مقام صلاح و فساد ...
... مقام اشارت ...
... کلام است ...
... اشارت ...
... صریح و کلام ...
... صریح ... در این مقام ...
کلام ... در مقام مطمئنه نفس
آمد یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک ...
صریح است ... مقام ...
... درجه ...
المؤمن ینظر بنور الله ... دل ...
... اولیاء الله ... الی النور ...
الی النور ... مقام ...
... در عالم ارواح ...
... ارواح
انبیا و خواص اولیا ...

11

نه لا سنفر ما بشود و فرمان رعایت حکمی حوائج را
بر وفق طبع و فرمان او کار کند و نا شرع
حفظ فرمان رجوع نفس بمعاد شرع نشود از صفت
اماره که خلاصی بیابد که از حد وصف صد لگد [illegible]
تا اماره است [illegible] نتوانسته بود و چون مامور گشت
اما ماره که خلاص یافت فلاسفه را انتها نفس [illegible] خاطر
نفس [illegible] اماره که بعض الصفات نفیه اصول [illegible]
و شرع [illegible] و [illegible] الصفات [illegible]
را [illegible] نفس [illegible] الصفات [illegible] صفات
نفس لوامه [illegible] اماره که [illegible]
از تجرد او [illegible] اماره که [illegible]
شرع [illegible] شرع [illegible]
اطلاق [illegible]
مثل [illegible] شرع و [illegible]
شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible]

نفس

اگر چه شرف را در مطمئنه درجه دیگر است
و انتها [illegible] شرح داده است [illegible] اصحاب الیمین
و اصحاب الشمال [illegible] [illegible] ثالث 3
[illegible] المقام اماره که نفس مقام مطمئنه [illegible]
[illegible] شرع [illegible] فرمود ان النفس لاماره
بالسوء الا ما رحم ربی [illegible]
موصوف [illegible] نفس [illegible]
مقام مطمئنه [illegible]
انکاه مستحق خطاب ارجعی گردد [illegible]
[illegible] عالم ارواح با عالم اجسام [illegible]
[illegible] ملک و ملکوت [illegible] افلاک
و انجم و عناصر [illegible]
و [illegible] انسانی [illegible] موجودات
[illegible]
[illegible]
ایمان و اعمال صالحه [illegible] الا الذین امنوا و عملوا
الصالحات [illegible] خطاب ارجعی الی ربک

با [illegible]
با عمل صالح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اماره که [illegible]
از [illegible] خطاب [illegible]
و [illegible]
[illegible] خطاب
[illegible]
ارجعی [illegible] مطمئنه [illegible]
مراجعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بوارث [illegible] و وارث [illegible] و صدقات [illegible]
و [illegible] [illegible] آورند
آن صاحب [illegible] کند [illegible]
[illegible] و آن وارث [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] و مال حلال و حرام [illegible]
[illegible] می یابد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
و اگر وارث [illegible] صاحب
[illegible]
و [illegible] از آن [illegible]
و چون [illegible] شرایط تمام نماند
و از آن [illegible]
و [illegible]
و [illegible] در راه
سلوک و موجب قرب [illegible]
و [illegible] شرح [illegible] اگر
[illegible] نور علی نور باشد الا [illegible]
سعی کند [illegible] و [illegible] تمام [illegible]

و ساعت و کمال و سیه و بکدیکر تفاوت بسیار دارد
و با سیاص حصر بر تفاوت شد چنانکه ده هلاک کنند
مر یکی را از بیس و ربع و هوش و ضعف تفاوتها است
طبیب حاذق باید که از همه بشناسد و در معالجه رعایت
او کند یار قصه ست تداووا فان الذی انزل
الداء انزل الدواء مرض زایل شود و صحت روی نماید
مع هذا اگر طبیب حاذق با علاج پیر آید معالجت
خود سازد که کند که بیمار او بیماری تفاوت کنی باشد
او را هم طبیب سلیم النظر صحیح البدن باید معالج
او مفید بود و اگرنه از طبیبان و معالجه [illegible]

طبیب یداوی الناس و هو مریض

عالم جمعه لیس و هو جمعه [illegible] که کند [illegible]
هر معنی [illegible] باید [illegible] سلطان و عشق [illegible]
در عمل و علم [illegible] اعمال کند [illegible]
او اسم [illegible] و آنها [illegible] بود و اعلام [illegible]
حصه او و هر دو ان علاج [illegible]
رسالت [illegible] او اسم از انسان اعمال [illegible]

[illegible]

صبح چنان [illegible] باقی رود
عاقل چو شراب [illegible]
افعال [illegible]
[illegible] حکونه [illegible]

فصل هشتم

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا
من طیبات ما کسبتم وقال النبی صلی الله علیه
وآله وصحبه وسلم ان اطیب ما اکل الرجل من کسب یده
بدانک حرفت و صنعت [illegible] تعالی [illegible]
عایت [illegible] استعمال آلات و
ادوات [illegible] کار [illegible]
از [illegible] آید [illegible]
[illegible] بدن [illegible] صالح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
مناسب [illegible]
[illegible] زمانه [illegible]

طالب و شیخ مقصود و محبوب [illegible] الا الله جل [illegible]
تعالی [illegible] لا اله [illegible] مقصود [illegible]
و محبوبی و مطلوبی [illegible] الا الله [illegible]
[illegible] روی [illegible]
دل [illegible] دل [illegible]
را در [illegible] آرد و دل [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible] فارغ [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
ذکر [illegible] ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الله [illegible] الکریم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کانوا یعملون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نظم

[illegible]

نه ایست آن بهار دل دوست محبت دارم

از طرف کرده خود بیارم بر دل • و اگر بهار دل را که دارم دوست

حسن جمال از سال فالب آدم مبارکه و لطائف قدرت

بود و بر تخته از خزائن مکنون غیب گوهری لطیف

و جوهری شریف در نهاد او تعبیه کردند تا هر چه از

نفائس خزائن غیب بود جمله در دل و گل آدم دفین

کردند چون بوی محبت جمله در دل بیک دل بار امانت

[illegible] و در دل و جود ابلیس [illegible] و باقی

[illegible] نظر بود [illegible]

[illegible] از آنجا بود [illegible] جمله از مال بود

[illegible] در تحته بود جمله [illegible]

از عشق باشد [illegible] کی بر می آورد [illegible]

[illegible] چون [illegible] از عشق او

[illegible] نظم

یک نظر از بو و صد [illegible] منظر ما دوست [illegible] نظر

[illegible] دل [illegible] که بی بود [illegible]

[illegible] آن نهار [illegible]

روی کرده [illegible] دل [illegible] الله [illegible]

ملعون چون [illegible] کرم [illegible]

[illegible] معاصی و تو وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] تاریک و ظلمت [illegible]

[illegible] و روی [illegible]

در جمله اوقات [illegible] او [illegible]

چون [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] و در وقت [illegible]

[illegible] و دل [illegible] کنند [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

و چون [illegible] دیگر [illegible]

دل [illegible]

دارد [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] ما دل آدم از چه بود

[illegible] کرده بود [illegible]

ملک و ملکوت [illegible] دانست [illegible]

و [illegible] از دل آدم [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] بود [illegible]

آدم [illegible]

[illegible] بود

[illegible] • که آدم [illegible]

و عجب [illegible] از لطف [illegible]

[illegible] دل آدم [illegible]

[illegible] فرشتگان

[illegible] و فرشتگان

[illegible] بر آدم علیه السلم و الصلوه [illegible]

[illegible] از چه [illegible]

از چه [illegible] از [illegible]

آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] نظم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دود دل [illegible]

[illegible]

روزی [illegible] خاک [illegible]

[illegible] ظلمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

یازدهم صدق است یعنی بنای کار و معامله نه بر صدق
نهد و آنچه کند یا به ملازی کند و نظر خلق کلی قطع
کرده باشد و دوازدهم علم است یعنی که از عمل علم حاصل
کند از عمل آنچه بر وی واجب باشد از ما روا و
دیگر ارکان به قدر حاجت حاصل باید و در طلب
زیادتی کوشد که از راه باز ماند مگر وقتی که به کمال مقصود
رسد که مقصد الخواص کرد و مرتبه منتهی باشد
بود تحصیل مقصد شد نه مقصد از علم کتابت و دیگر
سیزدهم نیاز است باید که در هیچ مقام نیاز از دست
اگرچه در مقام نازی باشد خود را به تکلف به عالم نیازی
که نیاز مقام خاص عاشق است و ناز مقام خاص معشوق
چهاردهم عیاری است یعنی که در این راه عیار بود و عیاروار
در رود که کار بس خطرناک است باید که لاابالی وار
خود را در بلا اندازد و هیچ اندیشه نکند مصنف فرماید
در عشق از این چهار رکن چاره نیست [illegible] دوم
در نقطه مراد بنده دوره نیست زیرا که همیشه چو پرگار می‌دوم
جانی که هست بازی [illegible] کرده [illegible] حکم می‌کنی [illegible]
مرکب

مرکب از کیمیا و تریاق است [illegible] پانزدهم رندی است
یا راه هم در دو رنج و احتمال [illegible] باید که همه را در خود بیند
پانزدهم ملامت است یعنی که ملامت صفت باشد و قلندروار
چنانکه هیچ سعی باشد در ملامت یعنی که ملامتی صفت باشد
و اصل ملامت این بود که در رنج برده است ملامتی به ذات معنی
بلکه نام و ننگ و طمع و ذم و مدح و قبول و رد خلق نزد او یکسان
بود و هیچ در ضمن خلوت و آفت و خوف و امید او نبینند
زان روی که راه عشق را بی‌کسی نیافتند [illegible]
سلسله نام و ننگ هم سر کش ای خضر [illegible] جانان [illegible]
شانزدهم عقل است باید که تصرف عقل حرکات او مضبوط باشد
یا حرکتی به خلاف رضای شیخ و فرمان او در رود از او در وجود
نباید که هیچ کار و روزگار او در [illegible] شرع او کند
[illegible] و الا نخورد هفدهم ادب است باید که مؤدب و مهذب الاخلاق
[illegible] انبساط نشوند در حضرت شیخ خیلی [illegible]
نکوید و آنچه کوید با سکوت و حضور و راست گوید و به ظاهر و باطن
آثار شیخ را منظور و محل [illegible] باشد و اگر خود بر رود [illegible]
یا [illegible] حال ظاهر و باطن معنا و [illegible]

از باده چو [illegible] بودم خوردم [illegible]
[illegible] حال آدم را [illegible] بوده [illegible]
مخصوص [illegible] و او تنها [illegible]
[illegible] فاعل و فاعل [illegible] من [illegible]
[illegible] عشق را [illegible]
[illegible] عالمی [illegible] کردد [illegible]
[illegible] عشق [illegible] این کار [illegible]
[illegible] الحق [illegible]
[illegible] اما [illegible] است که حال [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible]
[illegible] غنا [illegible]
[illegible] تو را [illegible]
[illegible] بنهاد
[illegible] خوردم [illegible] کردم
[illegible] خدا [illegible] کردم
[illegible] سنه ۱۰۲۷ [illegible]

و نواهی شرع و انتظار [illegible] و از [illegible] صاف [illegible]
[illegible] نکند و طاعت [illegible] طبع خوش [illegible]
[illegible] اگر [illegible] چیزی که در وی [illegible] تکلف [illegible]
دور کند و تحمل و تصبر [illegible] علیه السلام فرمود
من صبر صبره الله [illegible] است [illegible]
نفس را [illegible] داند و [illegible] اوری [illegible]
[illegible] او را [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
او را [illegible] بخورد [illegible] است
مردانه و دلیر [illegible] نفس [illegible]
و اگر از مکر و حیلت شیطان [illegible] که در [illegible] را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] مقامات [illegible]
[illegible] نکرد [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible]

حادق [illegible] باشد که مرهمها روی ایشان ساید و معنی [illegible]
بصوابِ قریب باشد و آلِ النبی کا[illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] علم طلبِ آن [illegible] حاصل کرد [illegible]
[illegible] اصحابِ النبی [illegible] اقتدیتم اهتدیتم
[illegible] قرن تابعین اصحاب از علوم [illegible]
[illegible] تابعین [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] استخراج و استنباط
معانی [illegible] کرد [illegible]
در انواع علوم طلب دینی [illegible] علمی و عملی [illegible]
[illegible] و افعه [illegible]
[illegible] نظر [illegible] علم
[illegible]
[illegible]
[illegible] علمی و عملی اطلاع تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] دیگر باشد [illegible] دیگر باشد [illegible]

در [illegible] نگاه دارد [illegible] شود و [illegible]
[illegible] کنند و [illegible]
[illegible]
[illegible] کرد که از حرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
والله [illegible] تسلیم [illegible] ظاهر و باطن [illegible]
شیخ [illegible] تصرفات خود [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
باشد و باطن [illegible] شیخ [illegible]
در غیبت و حضور [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] کند و اگر [illegible] ظاهر و باطن
[illegible] اعتراض [illegible]
[illegible] نقصان شیخ و اگر [illegible]
خلاف شرع [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نسوی [illegible] علیهما السلام [illegible]
که قال فان اتبعتنی فلا تسألنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا
یعنی [illegible] اعتراض [illegible]
[illegible] اعتراض [illegible]
[illegible]
که اعتراض [illegible]
[illegible] اعتراض [illegible] علیکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و احیاناً

[illegible]
در بیان [illegible]
[illegible] قال النبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فلما استيقظ [illegible]

[illegible]

[illegible] ازدواج [illegible]

[illegible]

[illegible] ازدواج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بوده است [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهيم [illegible]

[illegible] إني أرى في المنام أني أذبحك فانظر ماذا ترى [illegible]

[illegible] الصلوة والتحية [illegible]

[illegible] ابراهيم عليه الصلوة [illegible]

[illegible] في المنام إني أذبحك [illegible]

[illegible] يوسف عليه [illegible]

[illegible] والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين

[illegible]

[illegible]

ورد کار کهنت لله تعظیم شیخ بشرایط علم طریقت کرده
سلوک شد ما بلکه در روی سلوک نباشد در کار ما تعجل
نماید و با منعی که در مرید تصرف کند تا مرید بحانی از
کار سعت بود دهم شرایط آنکه در کار شما باشد
باشد در [illegible] باشد تا مرید سلوک [illegible] بود
[illegible] و [illegible] صوم [illegible]
[illegible] ازو با [illegible] هست [illegible]
[illegible] باشد در مرید از روی سلوک و عظمت [illegible]
در دل بود در [illegible] و حضور با ادب باشد [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] شیخ [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] و کرامات و مقامات و صفات
و اخلاق موصوف [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] تا مرید [illegible]
و شرط [illegible]
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر قرنی را اولا فی [illegible] عالم [illegible]
کار کند و هر آنچه حال او کند [illegible] اند [illegible]
مرغ در نفس [illegible] آید و [illegible] ازو [illegible]
[illegible] بود [illegible] کند [illegible]
[illegible] و وجود [illegible] کند [illegible]
[illegible] صورتی از [illegible]
عالم دنیا [illegible] اهل [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible] بود
در آنکه او را [illegible] عالم [illegible] صورتی
عالم دنیا بود و این مرغ که در نفس [illegible] بود در ملکوت

انا جعلنا [illegible]
[illegible]
[illegible]

٣٦

[illegible] او را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] فرو [illegible]
[illegible]
[illegible] الملک [illegible] الله
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] العالمین

باب [illegible]
[illegible]
فصل
در بیان [illegible]

٣٠

[illegible]

[illegible] نوع [illegible]
و در آدمی [illegible]
[illegible] در موضعی [illegible] شود در چشم [illegible]
در چشم [illegible] بود [illegible]
در چشم [illegible] کرده
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] نهاده
[illegible] نهاده
[illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] آید [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] آدم [illegible]

بود انست [illegible] دل [illegible]
[illegible] خوشکی [illegible] اورا [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] آن [illegible]
[illegible] روح [illegible] راه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] این موضع [illegible]
[illegible] آن [illegible]
در این موضع [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل بود [illegible] از دل [illegible]
[illegible] جزینا النور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۲۹

از [illegible] حجة الاسلام محمد غزالی [illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible] انسان [illegible] ظهور [illegible]
صفات لطف و قهر [illegible] عالم
وجود [illegible] انوار صفت لطف [illegible]
انوار [illegible] جز [illegible]
نور بود [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] الاول والاخر والظاهر والباطن
[illegible]
[illegible]

فصل [illegible]
در بیان [illegible] عاشقان و انواع آن

قال الله تعالی فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید وقال النبی
صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]

اندر انوار [illegible] و انوار صفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کنند [illegible] الظلمات [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دو عالم نور و ظلمت [illegible] انوار صفت
لطف [illegible] الله نور السموات والارض [illegible]
نور و ظلمت [illegible]
[illegible] خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۳۰

[illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] مقام احسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم باطن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله نور السموات والارض [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
در آن

دو صفای دل را ... [illegible] ... انت ... [illegible]

مشتاق ... [illegible] ... طوفان ... [illegible]

و انوار و ... [illegible] ... نور روح ... [illegible]

صفا ... [illegible] ... دل ... [illegible]

نور روح ... [illegible] ... بود ... [illegible]

ایمان ... [illegible] ... ایمان ... [illegible]

... دل بود و ... [illegible] ... صفای دل ... [illegible]

... [illegible]

... دل بود ... [illegible]

... [illegible]

و ... [illegible] ... دل ... [illegible]

دل ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

... روح ... [illegible]

صفا ... [illegible]

... [illegible]

... دل ... [illegible] ... نور روح ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

انوار صفات ... بود که ... [illegible]

دل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الله ... [illegible]

الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... روح ... [illegible]

... [illegible]

مناسب ... [illegible] ... نور روح ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

روحانی ... انوار صفات ... [illegible]

... [illegible]

و دلی ... [illegible] ... صفا ... [illegible]

... [illegible]

... صفا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... انوار صفات ... [illegible]

... دل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... روح ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رحمة الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در صورت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و امثال آن در عالم روحانی و لطایف معانی دارد از رجعت
اثر پدید آورد و یکی به توجه عالم ظلمت شود و [illegible]
غیب گردد و علم کل انسان [illegible] و نصیحت اطفال
طریقت را [illegible] سیر و فانی [illegible] نوان برود و غذا
حال طالب صورة و معنی وقایع بود در حالتی که
در خلوت خواجه امام یوسف همدانی رحمه الله یاری گفت
در خلوت شیخ احمد غزالی رحمه الله بر سفره طعامی
طعام میخوردند در میانه از خود غایب شد ساعتی بود
با خود آمد گفت این ساعت پیغامبر علیه الصلوة والتحیة
آمد و لقمه در دهان من نهاد خواجه امام یوسف فرمود
تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة کما قال
[illegible] اطفال طریقت [illegible] سیوم قالب آنک
[illegible]
کرد و در رکن اعظم [illegible] مشایخ [illegible]
است سالک [illegible] خود [illegible] و سلوک [illegible]
نیز دل و روح بود [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]

[illegible] و لوایح بد [illegible] آنچه [illegible]
من [illegible] و [illegible] و صفات [illegible]
انوار صورت [illegible] کرد [illegible]
شمع و مشعله و امثالها [illegible] شود [illegible] انوار
علوی [illegible] آن [illegible] در صورت کواکب خرد و بزرگ [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] گردد
[illegible] شیخ [illegible]
بوده [illegible] انوار [illegible]
سالک [illegible] شیخ [illegible] خواجه علیه الصلوة [illegible]
و ارواح اولیا و مشایخ و حضرة عزت و ذکر لا اله الا الله [illegible]
مختلف [illegible] اسلام و ایمان و انواع عبادات [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible]
[illegible]
انوار [illegible]
[illegible] سالک [illegible] نور [illegible]
[illegible]

[illegible] رسول [illegible] فی قلوب المؤمنین
[illegible] دمار [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] سالک [illegible] انوار [illegible] صفات [illegible]
[illegible] انسانیت [illegible]
از ظلمت [illegible] انسانیت [illegible]
انوار صفات [illegible] عالم [illegible]
[illegible] گردد [illegible]
[illegible]
[illegible] قایم [illegible] سالک [illegible]
[illegible] احوال [illegible] نقصان و سیر و وقفه
و فترت و [illegible] و [illegible] و [illegible]
اطلاع [illegible] منازل و مقامات [illegible] و درجات
و درکات [illegible] و خوف [illegible]
[illegible]
سالک [illegible] نفسانی و حیوانی
و شیطانی [illegible] رحمانی
تا اکبر صفات

[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] الصفات [illegible]
[illegible] صفات [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] وقایع [illegible]
[illegible] وصول [illegible]

فصل هفتم
در بیان مشاهدهٔ انوار و مراتب آن

قال الله تعالی ما کذب الفؤاد ما رأی افتمارونه علی ما
یری و لقد رآه نزلة اخری و قال [illegible]
[illegible] لقد رأی من آیات ربه الکبری [illegible]
[illegible] لا اله الا الله صقالت [illegible]
صفات [illegible] که [illegible] صفا
[illegible] ذکر الله [illegible] انوار [illegible] گردد
و سالک [illegible] صفا [illegible] و ظهور انوار [illegible]
ان انوار [illegible] مشا

ذکر زبان بازماند که با حق دل باشد در مشغول کشد تعرض
در منظر باشد تا جه در نظر آید یا خیال
محو محو و فنا کند سلوک با شود نیز ...
و در حال اینکه دل با ولایت شغل دارد و نام حق بر زبان راند
و ایشان تمسک ... طلب ... حق تعالی لطف ... فراغ کردانند
... که ... و ... جماعت ... جمعه ...
الله تا ملک خشم در معرض دارد ... نکرد و دل او را
به ذکر مشغول دارد تا مستغرق شود. والله اعلم

فصل شانزدهم
در بیان غیب و واقعه غیب و معانی انواع واقعه

قال الله تعالی ... والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین
قال النبی صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة
... سالک ... ریاضت و مجاهدت نفس و تصفیه دل ...
کند ... ملک و ملکوت ... سلوک ...
... مقام مناسب حال او و ... کشف ... صورت
... واقعه غیبی ...
... دیگر ... اند ... است ... دوم

کردن ... و ... آید و محو ...
... روح انسانی ... صفت ...
... روح ... نظر ... و ...
... قوی ... ساکن ...
... غلط ... نکردد ... کنز ...
... شود ... کنند ...
لا تعلمون ... واقعه ... تعالی ... آفاق
و انفس ... در نظر ... اند ...
الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و ...
... الهام ربانی ... معرفت ...
... دل سالک ... معلوم ...
با روح ... صورت ... الهامات ... خیال ...
...
... نظر ... سالک ... صلاح ...
... اطلاع ... افعال ...
... و ... سالک ...
استدلال ... بود ... شود و ... کردد

... از راه صورت خیال ... واقعه ... سالک ...
و ... سالک ... در ... از راه ... واقعه
... خیال ... ملک ... غیب ...
که روح در مقام تجرد از صفات ... مدرک ...
واقعه روحانی بود مطلق ... بود ... نظر ...
شود ... واقعه ربانی بود که المؤمن ینظر بنور
الله ... سالک ... کار ...
... کار ... در ... خواب ... نظر
... بود ... اضغاث احلام است ...
نفس و واسطه ... خیال ... آن ...
... نفس و شیطان ... سالک ... الا
... نفس ... در نظر ...
... و ... بود ... اعتماد ...
بود ... کرده ... خواب ... است
... خواب ... بود ... است ...
...
... سال بود ...

[illegible]

انشاء الله تعالی و اسناد ذکر اند ... شجره
... که ... حضرت ... کلمه طیبه که شجره طیبه
لا اله الا الله است ... این شجره ...
[illegible] اعضا و جوارح ...
... شجره ذکر ...
... شجره ذکر ...
[illegible] فی السماء ...
کلمه لا اله الا الله ... ذکر ...
زبان ... ذکر ...
... ذکر ...
ذکر ... ذاکر بود ...
... شجره ذکر ...
...
معلوم ...
... ذکر ... شجره ...
... عبد الله بن ... روایت ...
... الصلوة و السلام ...
ان ...

[illegible]

دارد ...
اسلام آرد ...
اول غسل کرده ...
غسل اسلام ...
...
...
...
...
...
شرط ...
و ...
... لا اله الا الله ...
... لا اله الا الله ...
... ذکر ...
...
...
... ذکر ... شرط ...

...
...
ذکر ...
...
...
...
...
و ...
اما ... شرط ...
...
...
...
... وضو ...
بود ...
...
...

[illegible]

الوضوء سلاح المؤمن [illegible]

[illegible] الذین یذکرون الله قیاما وقعودا [illegible]

[illegible] خضر است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]